


Strategic Analysis of the 12-Day Imposed War on Iran: A Structural Realism and Geoeconomic Approach

Davood manzoor

Associate Professor, Faculty of Islamic Studies and Economics, Imam Sadegh University, Tehran, Iran.

manzoor@isu.ac.ir

 0000-0000-0000-0000

Abstract

The twelve-day imposed war of 2025 against Iran cannot be regarded merely as a pure military operation; rather, it must be analyzed within the broader context of global geopolitical rivalries, energy disputes, and the West's attempts to redefine the emerging New Order in West Asia. This study, adopting a structural realist and geoeconomic perspective, seeks to examine the geopolitical and economic dimensions of this conflict and to assess its implications for Iran's national security. The central research problem lies in the necessity for Iran to develop a multilayered strategy in response to the combination of hard military pressures and soft economic-political coercion. The research gap in the existing literature stems from the absence of an integrated security-economic analysis of crises of this kind. The methodology is based on qualitative analysis of primary sources, including international legal documents, reports from Western think tanks, and secondary data from reputable news agencies and research centers. The analytical process proceeds in four stages: (1) identifying the geopolitical context of the attack, (2) examining the positions of major powers and regional actors, (3) analyzing Iran's strategic options, and (4) formulating policy recommendations at domestic, regional, and international levels.

Findings reveal that sustainable deterrence for Iran requires a combination of domestic economic reforms, redefined regional diplomacy, and active engagement with international law. At the domestic level, restructuring the national budget and reducing oil dependency, strengthening targeted welfare funds, supporting supply chains of essential goods, and expanding defense-oriented and knowledge-based industries are essential. Furthermore, transitioning toward an export-oriented economy, diversifying markets, and rebuilding social capital through participatory governance provide the foundation for soft deterrence and national resilience.


The study concludes that Iran's national security is not solely determined on the military battlefield but equally shaped in the domains of economic governance, smart diplomacy, and global narrative-building. The policy recommendations underscore that without bridging hard and soft deterrence - and without comprehensive domestic reforms, particularly in economic and social spheres - Iran will struggle to navigate future crises successfully.

Keywords: Iran's national security, Multilayered deterrence, 12-day war, Geoeconomics, Structural realism, Economic governance.

JEL Classification: --

تحلیل راهبردی جنگ تحمیلی ۱۲ روزه: رویکرد واقع‌گرایی ساختاری و ژئواکونومیک

داود منظور

دانشیار دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران.
manzoor@isu.ac.ir  0000-0000-0000-0000

چکیده

جنگ تحمیلی ۱۲ روزه ۱۴۰۴ را نمی‌توان صرفاً یک اقدام محدود نظامی بر علیه ایران دانست بلکه باید آن را در بستر رقابت‌های ژئوپلیتیکی جهانی، منازعات انرژی و تلاش غرب برای بازتعریف نظم نوین در آسیای غربی تحلیل کرد. این پژوهش با رویکرد واقع‌گرایی ساختاری و ژئواکونومیک، تلاش دارد ابعاد ژئوپلیتیکی و اقتصادی این رخداد را واکاوی کرده و پیامدهای آن را برای امنیت ملی ایران توضیح دهد. بیان مسئله در این است که ایران در مواجهه با ترکیب فشارهای سخت نظامی و فشارهای نرم اقتصادی - سیاسی نیازمند راهبردی چندلایه است. شکاف پژوهش در ادبیات موجود نیز به فقدان تحلیل یکپارچه امنیتی - اقتصادی در بررسی چنین بحران‌هایی بازمی‌گردد. روش‌شناسی پژوهش مبتنی بر تحلیل کیفی منابع دست اول شامل اسناد بین‌المللی، گزارش‌های اندیشکده‌های غربی، و داده‌های ثانویه از خبرگزاری‌ها و مراکز پژوهشی معتبر است. مراحل تحلیل در چهار گام شامل تبیین زمینه‌های ژئوپلیتیکی حمله، بررسی مواضع قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای، تحلیل راهبردهای ایران، و ارائه پیشنهادها و سیاست‌های داخلی، منطقه‌ای و جهانی تنظیم شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که بازدارندگی پایدار ایران مستلزم ترکیبی از اصلاحات اقتصادی داخلی، بازتعریف دیپلماسی منطقه‌ای و بهره‌گیری فعال از حقوق بین‌الملل است. در سطح داخلی، اصلاح ساختار بودجه و کاهش وابستگی به نفت، تقویت صندوق‌های معیشتی هوشمند، حمایت از زنجیره تولید کالاهای اساسی، و توسعه صنایع دفاعی و دانش‌بنیان ضروری است. همچنین، حرکت به سوی اقتصاد صادرات‌محور و متنوع‌سازی بازارهای هدف همراه با بازسازی سرمایه اجتماعی و حکمرانی مشارکتی، بستر اصلی بازدارندگی نرم و اعتماد ملی را فراهم می‌سازد. نتیجه‌گیری این است که امنیت ملی ایران صرفاً در میدان نظامی تعیین نمی‌شود بلکه به همان میزان در عرصه حکمرانی اقتصادی، دیپلماسی هوشمند و روایت‌سازی جهانی شکل می‌گیرد. پیشنهادها و سیاستی این پژوهش تأکید دارد که بدون پیوند میان بازدارندگی سخت و نرم، و بدون اصلاحات داخلی به‌ویژه در حوزه اقتصادی و اجتماعی، امکان عبور موفق از بحران‌های مشابه فراهم نخواهد شد.

کلیدواژه‌ها: امنیت ملی ایران، بازدارندگی چندلایه، جنگ ۱۲ روزه، ژئواکونومیک، واقع‌گرایی ساختاری، حکمرانی اقتصادی.

طبقه‌بندی JEL: -

شاپای الکترونیک: ۶۵۶۸-۲۵۸۸ / پژوهشکده تحقیقات راهبردی / فصلنامه علمی پژوهشی راهبردهای اقتصادی

 10.22034/es.2025.533085.1874



مسئولیت مقاله از نظر محتوای علمی و نظرهای مطرح‌شده در متن آن، به عهده نویسندگان و یا نویسنده مسئول مقاله می‌باشد و مورد تأیید / عدم تأیید صاحب امتیاز نشر به راهبردهای اقتصادی نمی‌باشد.

مقدمه و بیان مسئله

جنگ ۱۲ روزه ایران و رژیم صهیونی که با همراهی کامل آمریکا رخ داد، یکی از مهم‌ترین تحولات ژئوپولیتیکی در دهه اخیر به‌شمار می‌رود. این رویداد با پیامدهای امنیتی، اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی گسترده‌ای برای منطقه و جهان همراه بود و تحلیل راهبردی آن مستلزم بهره‌گیری از چهارچوب‌های نظری دقیق، شناخت دقیق بازیگران و ارزیابی پیامدهای احتمالی است.

اهمیت این موضوع از آن جهت است که این رخداد را نمی‌توان صرفاً یک اقدام نظامی کوتاه‌مدت علیه ایران تلقی کرد بلکه باید آن را در متن نظم در حال تغییر بین‌المللی و رقابت‌های ژئوپولیتیکی میان قدرت‌های بزرگ فهم کرد. این جنگ نمونه‌ای از تهدیدات ترکیبی آینده است؛ تهدیداتی که تنها به حوزه نظامی محدود نمی‌شوند بلکه ابعاد اقتصادی، سایبری، رسانه‌ای و ژئواکونومیک را نیز دربرمی‌گیرند. از این منظر، اهمیت موضوع در آن است که ایران برای نخستین بار با حمله‌ای روبه‌رو شد که همزمان توان بازدارندگی سخت و ظرفیت‌های نرم حکمرانی را به چالش کشید. مطالعه علمی این رخداد می‌تواند در پُرکردن شکاف موجود در ادبیات امنیت ملی ایران نقش ایفا کند؛ زیرا تاکنون کمتر پژوهشی توانسته است امنیت اقتصادی و نظامی را در یک چهارچوب تحلیلی یکپارچه بررسی نماید. از این رو، تحلیل این جنگ نه تنها ارزش علمی بلکه کاربرد مستقیم در سیاست‌گذاری ملی دارد.

مقاله حاضر با هدف تحلیل چندلایه و جامع این رخداد تنظیم شده و در ده بخش به بررسی ابعاد نظری، اهداف بازیگران، رفتار قدرت‌های بزرگ، و فرآیندهای پیش‌روی ایران در دوران پساجنگ می‌پردازد. در بخش نخست، مبانی نظری و چهارچوب تحلیلی حمله بررسی شده است. این تحلیل بر اساس تلفیقی از نظریه‌های واقع‌گرایی تهاجمی، بازدارندگی، سازهانگاری و مدل موازنه تهدید ارائه شده و با استفاده از رهیافت تحلیل چندسطحی، تعامل بین ساختارهای بین‌المللی و تصمیمات داخلی بازیگران تشریح می‌شود. چهارچوب نظری حاضر کمک می‌کند تا تصمیم رژیم صهیونی به حمله نظامی، چرایی همراهی آمریکا و همچنین واکنش‌های منفعلانه قدرت‌های جهانی در برابر این حمله به خوبی تبیین شود.

در ادامه، مقاله به بررسی اهداف راهبردی ایالات متحده از مشارکت در این حمله می‌پردازد. جلوگیری از پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران، نمایش قدرت بازدارندگی و اشنیگتن به سایر بازیگران نظیر چین و روسیه، بازگرداندن اعتبار بین‌المللی آمریکا

پس از خروج از افغانستان و همچنین استفاده از حمله به عنوان اهرمی برای فشار به ایران در مذاکرات از مهم‌ترین انگیزه‌های واشینگتن به‌شمار می‌روند. بر اساس برخی شواهد، برخی چهره‌های سیاسی در دولت ترامپ به‌دنبال تغییر رفتار یا حتی تغییر ساختار حاکمیت ایران از طریق عملیات نظامی بوده‌اند. بهره‌برداری سیاسی در داخل آمریکا نیز یکی از اهداف ضمنی این اقدام نظامی بوده است.

در بخش سوم، رفتار رژیم صهیونیستی به‌عنوان محرک اصلی حمله بررسی شده است. رژیم صهیونی از سال‌ها پیش، برنامه‌ریزی برای حذف تهدید هسته‌ای و منطقه‌ای ایران را دنبال می‌کرد و با فراهم‌شدن بسترهای منطقه‌ای - نظیر سقوط دولت سوریه، تضعیف قدرت حزب‌الله و کاهش اعتماد به برجام - به این نتیجه رسید که زمان مناسب برای اقدام نظامی فرارسیده است. عملیات جنگ ۱۲ روزه نتیجه سال‌ها برنامه‌ریزی، جمع‌آوری اطلاعات و هماهنگی با آمریکا بود. رژیم صهیونی در این حمله علاوه بر تأسیسات هسته‌ای، زیرساخت‌های نظامی، اقتصادی و لجستیکی ایران را نیز هدف قرار داد تا تأثیرات بلندمدت ایجاد کند.

تحلیل راهبرد چین در جنگ ۱۲ روزه بخش چهارم مقاله را شکل می‌دهد. پکن با رویکردی محتاطانه تلاش کرد میان منافع انرژی خود در ایران، روابط راهبردی با آمریکا و مدیریت تنش در خاورمیانه تعادل برقرار کند. اگرچه چین به‌صورت رسمی از ایران حمایت کرد؛ اما در عمل از مداخله مستقیم اجتناب ورزید. مهم‌ترین اقدام چین در این دوره، ادامه واردات نفت از ایران و حمایت سیاسی محدود بود. تحلیل مقاله نشان می‌دهد که چین با حفظ موضعی میان‌گرایانه، توانست از کشیده شدن به دام رقابت نظامی اجتناب کرده و منافع اقتصادی خود را حفظ کند.

روسیه به‌عنوان یکی از بازیگران کلیدی در صحنه خاورمیانه، رفتار محتاطانه‌ای در قبال جنگ اتخاذ کرد که در بخش پنجم تحلیل شده است. برخلاف انتظارات، کرملین از مداخله مستقیم در حمایت از ایران خودداری کرد و صرفاً به مواضع رسانه‌ای و سیاسی محدود بسنده نمود. این رفتار نشانگر رویکرد سنتی روسیه در حفظ انعطاف‌پذیری راهبردی و جلوگیری از گرفتار شدن در درگیری‌های مستقیم با آمریکا بود.

در بخش ششم، مواضع سایر کشورها و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بررسی شده است. اتحادیه اروپا در ابتدا با لحن ملایم از خویشتن‌داری دعوت کرد؛ اما به تدریج مواضع تندتری اتخاذ کرد و رژیم صهیونیستی را عامل بی‌ثباتی منطقه خواند. کشورهای عربی مانند عربستان سعودی و امارات از درگیری مستقیم اجتناب

کردند؛ اما از تضعیف ایران به‌طور غیررسمی استقبال نمودند. ترکیه نیز با رویکردی که بیشتر بر اساس ملاحظات همسایگی اتخاذ شده بود، بر ضرورت جلوگیری از گسترش بحران تأکید کرد. در مجموع، شکاف میان مواضع غربی و منطقه‌ای نسبت به حمله رژیم صهیونیستی مشهود بود.

مقاله در ادامه به بررسی گزینه‌های سیاست خارجی ایران در دوران پساجنگ می‌پردازد. با توجه به تغییر توازن قوا، ایران نیازمند بازتعریف اولویت‌های راهبردی خود و بازسازی روابط خارجی است. سیاست خارجی ایران باید در سه سطح منطقه‌ای، بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی بر مبنای ترکیبی از نرمش راهبردی، پایداری فعال و تعامل هوشمندانه با فرصت‌های بین‌المللی همراه با ابتکار عمل سیاسی و روایت‌سازی هوشمندانه در عرصه بین‌الملل است سازمان‌دهی شود. در مواجهه با حمله نظامی مستقیم و ائتلاف آشکار میان آمریکا، رژیم صهیونیستی و بازیگران نیابتی یا حامی در منطقه، ایران ناگزیر از بازتعریف و چندلایه‌سازی سیاست خارجی خود است و می‌بایست سیاست خارجی خود را از رویکرد سنتی تقابلی یا انفعالی به سمت یک راهبرد هوشمند، ترکیبی، منعطف و چندساحتی سوق دهد. این سیاست نه تنها بر پایه قدرت سخت بلکه بر بنیان قدرت نرم، موازنه‌سازی منطقه‌ای و اجماع‌سازی بین‌المللی ایران در چهار جبهه بازدارندگی، دیپلماسی چندجانبه، موازنه‌سازی منطقه‌ای و روایت‌سازی بین‌المللی، راهبردهای مؤثر استوار خواهد بود.

در بخش هشتم، سیاست دیپلماسی اقتصادی ایران در دوران پساجنگ مورد توجه قرار می‌گیرد. ایران برای بازسازی اقتصاد آسیب‌دیده باید از ظرفیت‌های انرژی، توسعه تجارت منطقه‌ای، استفاده از ظرفیت پیمان شانگهای و سازمان بریکس، و تلاش برای جذب سرمایه‌های خارجی بهره‌گیرد. دیپلماسی اقتصادی فعال مستلزم تنوع‌بخشی به شرکای راهبردی تجاری و انرژی کشور است. یکی از اصول بازدارندگی اقتصادی آن است که کشورها تلاش کنند منافع بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به ثبات خود گره بزنند. ایران می‌تواند با کشورهای توانمند، قراردادهای اقتصادی راهبردی موسوم به قراردادهای سرمایه‌گذاری مشروط به امنیت منعقد کند که در آن‌ها شرط حفظ امنیت و ثبات داخلی، به‌عنوان بخشی از توازن منافع طرف لحاظ می‌شود. اصلاح سازوکارهای تسویه مالی و کاهش وابستگی به دلار و استفاده از سامانه‌های تسویه مالی دوجانبه و چندجانبه با ارزهای غیردلاری از دیگر الزامات دیپلماسی اقتصادی فعال است.

بخش نهم به الزامات سیاست‌گذاری اقتصادی داخلی در دوران پساجنگ

اختصاص دارد. سیاست اقتصادی داخلی باید نقش ستون فقرات مقاومت ملی را ایفا کند. مهم‌ترین اهداف کلان سیاست اقتصاد داخلی در شرایط جنگ نیمه‌سخت یا تمام‌عیار عبارت‌اند از: حفظ تاب‌آوری معیشتی و روانی جامعه، تأمین منابع پایدار برای ادامه مقاومت اقتصادی و دفاعی، ممانعت از فرسایش سرمایه اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی، ایجاد سیستم توزیع هوشمند منابع و یارانه‌ها در شرایط بحرانی و خنثی‌سازی تحریم‌ها از طریق اقتصاد چرخشی، غیردلاری، و بازتخصیص داخلی. تحقق این اهداف مستلزم تداوم اصلاح نظام بانکی، مالیاتی، مقررات گمرکی، توسعه زیرساخت‌های صادراتی و نهادهای حکمرانی اقتصادی است. اقتصاد داخلی ایران باید به پایگاه پشتیبانی نبرد ژئواکونومیک بدل شود. این امر نیازمند بازطراحی سیاست‌های مالی، بودجه‌ای، تولیدی، رفاهی و رسانه‌ای است.

در نهایت، بخش دهم به جمع‌بندی و ارائه توصیه‌های سیاستی اختصاص دارد. این مقاله تأکید دارد که ایران برای عبور از بحران، نیازمند اتخاذ رویکردی چندسطحی است که شامل بازدارندگی هوشمند، دیپلماسی فعال، اصلاحات اقتصادی و اجماع ملی باشد. جنگ ۱۲ روزه نه تنها یک تهدید جدی بود بلکه فرصتی برای بازنگری در اولویت‌ها، اصلاح ضعف‌های ساختاری و تقویت انسجام ملی نیز فراهم کرده است. سیاست‌گذاری دقیق و هوشمند در این مقطع می‌تواند آینده‌ای متفاوت برای ایران رقم بزند.

۱. چهارچوب نظری

رویکرد نظری این پژوهش بر پایه تلفیق واقع‌گرایی ساختاری و رهیافت ژئواکونومیک بنا شده است تا بتواند تحلیل منسجم و عمیقی از رفتار بازیگران اصلی در «جنگ تحمیلی دوازده روزه» ارائه دهد. واقع‌گرایی ساختاری که ریشه در آثار والتز^۱ (۱۹۷۹) دارد، بر این فرض استوار است که نظام بین‌الملل آنارشیک است و دولت‌ها در جستجوی بقا هستند؛ بنابراین سیاست خارجی آن‌ها بر حسب نیاز به حفظ یا افزایش قدرت نسبی شکل می‌گیرد. این دیدگاه به‌ویژه در تحلیل امنیتی دولت‌ها در فضای پُرابهام بین‌المللی بسیار ثمربخش است، چراکه امکان تبیین رفتارهایی مانند استراتژی پیش‌دستانه یا بازدارنده را فراهم می‌آورد. واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر^۲ (۲۰۰۱) این منطق را پیش می‌برد که بازیگران قدرت‌های بزرگ هنگامی که امکان

1. Waltz

2. Mearsheimer

دارد، نه تنها با هدف حفظ وضعیت موجود بلکه برای دستیابی به موقعیت غالب اقدام می‌کنند؛ امری که به گرایش به موازنه‌گرایی قوی‌تر یا رفتار بازدارنده در شرایط تهدید موجد می‌انجامد. موازنه تهدید والت^۱ (۱۹۸۷) نیز توضیح می‌دهد که ائتلاف‌ها تنها بر اساس قدرت مطلق شکل نمی‌گیرند بلکه میزان تهدید ادراک‌شده، همراه با نزدیکی جغرافیایی و قابلیت‌های نظامی طرف مقابل، نقش تعیین‌کننده دارند. این چهارچوب از این‌رو برای تحلیل موقعیت رژیم صهیونیستی در جنگ دوازده‌روزه مناسب است؛ زیرا می‌توان در آن ادراک تهدید ناشی از تهدیدهای بالقوه یا بالفعل را ارزیابی کرد.

درمقابل، رهیافت ژئواکونومیک، که در اولین بار توسط لوتواک^۲ (۱۹۹۰) مطرح شد، بر این فرض استوار است که شکل فعلی رقابت بین‌المللی به‌جای رویکرد نظامی محض، با ابزارهای اقتصادی انجام می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر، قدرت‌ورزی در دوران معاصر بیشتر از طریق تحریم، کنترل جریان انرژی، مدیریت زنجیره‌های تأمین یا فشارهای مالی ادامه می‌یابد. بلک‌ویل و هریس^۳ (۲۰۱۶) این نوع رقابت را به‌صراحت «جنگ با ابزارهای اقتصادی» نامیدند و نشان دادند که دولت‌ها چگونه با اعمال تحریم‌های هدفمند، تعرفه‌ها، محدودیت‌های فناوری یا حتی فشارهای مالی، اهداف نظامی و سیاسی خود را در ساحت اقتصادی دنبال می‌کنند. ویگل^۴ (۲۰۱۶) نیز به‌عنوان تحلیل‌گری معاصرتر، مدل و چهارچوبی از راهبردهای ژئواکونومیک قدرت‌های منطقه‌ای ارائه می‌دهد که شامل روابط بین مسیرهای انرژی، دیپلماسی تجارت و مداخلات اقتصادی امنیتی است. استفاده همزمان از واقع‌گرایی ساختاری و رهیافت ژئواکونومیک به پژوهش این امکان را می‌دهد که رفتار بازیگران را در چهارچوب منطقی ساختار (آنارشی، رقابت قدرت) تحلیل کرده و ابزارهای مورد استفاده آن‌ها را در منطق اقتصادی تحلیل کند؛ یعنی سیاست خارجی را نه صرفاً به‌منزله بیان امنیت بلکه به‌عنوان کاربرد ابزارهای اقتصادی در خدمت اهداف امنیتی بفهمد.

در زمینه تحلیل جنگ ۱۲ روزه، واقع‌گرایی ساختاری نشان می‌دهد که آمریکا به‌عنوان قدرت فرمانطقه‌ای در چهارچوب ساختار نظام بین‌الملل اقدام به نمایش قدرت و بازدارندگی کرده، به‌ویژه برای مدیریت موقعیت خود در خاورمیانه و مهار ظرفیت‌های منطقه‌ای ایران، درحالی‌که رفتار رژیم صهیونیستی را می‌توان در

1. Walt
2. Lovatt
3. Blackwill & Harris
4. Wigell

چهارچوب موازنه تهدید تحلیل کرد؛ چراکه این بازیگر منطقه‌ای با تهدید نزدیک و ادراک شده از ایران یا سایر نیروهای فرامنطقه‌ای مواجه بود و رفتاری پیش‌دستانه یا بازدارنده را پی گرفت. درعین حال، روسیه و چین به دلیل ساختار قدرت موجود و در چهارچوب محاسبات روسی، از مداخله مستقیم اجتناب کردند؛ اما منافع خود را از طریق ابزارهای ژئواکونومیک (مانند حفظ خطوط انرژی یا روابط اقتصادی) حفظ نمودند. این رفتارهای متفاوت بازیگران نشان می‌دهند که نمی‌توان تنها با دیدگاه امنیتی تحلیل کرد بلکه نیاز است ابزارهای اقتصادی مخصوصاً تحریم‌ها، مدیریت مسیرهای انرژی، یا اقدامات مالی - تجاری را وارد تحلیل کنیم.

در این راستا، رهیافت ژئواکونومیک نقش برجسته‌ای دارد: ابزارهایی مانند اعمال تعرفه‌های هدفمند یا تحریم‌های انرژی، مسیرهای ترانزیتی جدید و هزینه حمل، یا کنترل فناوری، می‌توانند هزینه ورود به درگیری یا تحمیل تصویر قدرت را افزایش یا کاهش دهند. آمریکا در عمل از فشارهای مالی، تحریم‌ها و امیدوارسازی بازار انرژی برای تقویت موقعیت ژئواکونومیک خود استفاده کرد، درحالی که قابل مشاهده است که رژیم صهیونیستی نیز از طریق پیامدهای مالی - اقتصادی جنگ به دنبال افزایش مشروعیت داخلی و بازدارندگی منطقه‌ای بود.

این چهارچوب تلفیقی گزاره‌هایی قابل آزمون ارائه می‌دهد: ادراک تهدید بیشتر با پاسخ‌های ژئواکونومیک بازدارنده تر همراه می‌شود، نمایش عزم نظامی در کنار فشار اقتصادی اثر بازدارندگی پایدارتری دارد، قدرت‌های بزرگ غیرمداخله‌گر از تغییرات اقتصادی یا مسیرهای انرژی برای حفظ منافع خود بهره می‌گیرند، و کنترل کریدورها یا مسیرها به مثابه فصل مبارزه اقتصادی قلمداد می‌شود. این نوع گزاره، هم در مقام تحلیل موردی و هم در مرحله استنتاج سیاستی برای ایران، قابل استفاده و راهگشا خواهد بود؛ مثلاً ایران می‌تواند با تنوع‌سازی مسیر انرژی، تقویت زنجیره‌های داخلی و حضور در شبکه‌های منطقه‌ای اقتصادی، ظرفیت بازدارندگی خود را تقویت کند.

برای تقویت نگاه نظری و مستندسازی آن، در ادامه به مرور پنج مقاله کاملاً مرتبط می‌پردازیم که هم واقع‌گرایی ساختاری یا نظریه‌های وابسته را در عرصه خاورمیانه تحلیل می‌کنند و هم نقش ابزارهای اقتصادی - ژئواکونومیکی را در تحولات امنیتی - سیاست خارجی بررسی می‌نمایند.

جان هوفمن^۱ (۲۰۱۹) در مقاله «واقع‌گرایی ساختاری و خاورمیانه پس از

1. Hoffman, J.

خیزش‌های عربی»، چهارچوب واقع‌گرایی ساختاری را در تحلیل تحولات پس از خیزش‌های عربی به کار گرفته است. تمرکز بر این است که چگونه ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل باعث شکل‌گیری مجدد موازنه قدرت شده است و بازیگران منطقه‌ای رفتارهای خود را بر اساس ادراک تهدید و نیاز به بقا تنظیم می‌کنند. هوفمن نشان می‌دهد در شرایط کاهش نقش آمریکا، بازیگران منطقه‌ای مانند: عربستان سعودی، ایران و ترکیه با رویکردهایی واقع‌گرایانه بر ائتلاف‌ها با هدف تأمین منافع امنیتی تمرکز کرده‌اند. یافته‌ها تأکید دارند که نظریه واقع‌گرایی ساختاری ابزار تحلیل مناسبی برای درک بازتوزیع قدرت و ائتلاف‌ها در دوره پساتغییرات منطقه‌ای است.

فرید بلحاجی^۱ (۲۰۲۴)، در مقاله «تحول از ژئوپلیتیک به ژئواکونومیک در آفریقا و خاورمیانه» به بررسی روند تبدیل اولویت بازیگران بین‌المللی از رقابت ژئوپلیتیک صرف به تمرکز بر ژئواکونومیک می‌پردازد. چهارچوب نظری بر اساس پیشرفت در ادبیات قدرت اقتصادی و ابزارهای اقتصادی است. وی نشان می‌دهد که اکنون همکاری‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری و دیپلماسی مالی جایگزین بسیاری از شیوه‌های نظامی در تثبیت نفوذ شده‌اند. یافته‌ها از تغییر ساختاری در روابط دوجانبه و منطقه‌ای خبر می‌دهند که به ایجاد شبکه‌های اقتصادی به جای اتحادهای امنیتی منجر شده‌اند.

یعقوب کاتز^۲ (۲۰۲۵)، در مقاله «تحلیل روندهای سیاسی و اقتصادی ایران و رژیم صهیونیستی در خاورمیانه»، چهارچوب ترکیبی واقع‌گرایی، ساختارگرا و نظریه‌های هژمونیک را به کار گرفته است تا تغییرات میان‌المللی خاورمیانه را از پس از خیزش‌های عربی تا جنگ رژیم صهیونیستی - حماس تحلیل کند. او بر نقش قدرت‌طلبی ساختاری، تغییرات ائتلافی و نحوه پویایی روابط داخلی و خارجی تأکید دارد و نشان می‌دهد که تعامل میان ساختار نظام بین‌الملل و سیاست‌ورزی بازیگران منطقه‌ای چگونه به تأثیرگذاری ژئوپلیتیکی منتهی می‌شود. یافته‌ها بر ضعف نهادهای منطقه‌ای و گرایش به تعاملات حقیقی بر اساس منافع واقعی تأکید دارند.

کامیل لوز^۳ (۲۰۲۴)، در مقاله «چین و سیاست ژئواکونومیک در خاورمیانه: روابط با عربستان و امارات»، مطالعه تحلیلی از روابط چین با عربستان سعودی و امارات در قالب ژئواکونومیک ارائه می‌دهد. نظریه اصلی مبتنی بر ژئواکونومیک قدرت و دیپلماسی

1. Belhaj, F.

2. Katz

3. ??????

اقتصادی است. مقاله نشان می‌دهد که چین با استفاده از سرمایه‌گذاری، تجارت انرژی و مسیرهای اقتصادی، جایگاه خود را تقویت کرده است، درحالی‌که از مواجهه مستقیم نظامی اجتناب کرده است. این وضعیت تأثیرات چندجانبه‌گرایی اقتصادی در نظم منطقه‌ای و نقش چین به‌مثابه بازیگر مؤثر ژئواکونومیک را برجسته می‌کند.

فن‌نژاد دباغ^۱ (۲۰۲۵)، در مقاله «تحلیل رئالیسم ساختاری در سیاست خارجی خاورمیانه» به بررسی رئالیسم ساختاری، هم در شکل دفاعی و هم تهاجمی، همراه با تحلیل سیاست خارجی پرداخته است. روش‌شناسی وی در ترکیب تحلیل تاریخی، ساختار نظام بین‌الملل و فرایند تصمیم‌گیری به درک درگیری‌های پایدار در خاورمیانه کمک می‌کند. او نتیجه می‌گیرد رئالیسم ساختاری به‌تنهایی برای تحلیل سیاست خارجی در خاورمیانه کافی نیست و تحلیل نیازمند درک سطوح مختلف شامل فردی، دولتی، منطقه‌ای، ساختاری است. یافته‌های وی تأکید دارند که تحلیل سیاست خارجی باید چندلایه و تلفیقی از ابزارهای مختلف اقتصادی، امنیتی، فرهنگی باشد.

۲. اهداف راهبردی آمریکا از منظر رئالیسم ساختاری

بررسی بسترهای ژئوپلیتیکی و اقتصادی حمله ایالات متحده به تأسیسات هسته‌ای ایران نشان می‌دهد که این اقدام را نمی‌توان صرفاً تلاشی برای بازگرداندن بازدارندگی هسته‌ای دانست بلکه باید آن را در چهارچوب منطق رئالیسم ساختاری و رقابت قدرت‌های بزرگ تحلیل کرد. در این رویکرد، تصمیمات سیاست خارجی اساساً بر پایه الزامات نظام بین‌الملل و ضرورت حفظ جایگاه در موازنه قوا اتخاذ می‌شوند (Waltz, 1979). حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران بخشی از راهبرد کلان آمریکا برای تثبیت موقعیت هژمونیک خود در خاورمیانه بود؛ راهبردی که به‌طور همزمان اهداف بازدارنده، ژئواستراتژیک، اقتصادی و منطقه‌ای را دنبال می‌کند. فهم ابعاد چندلایه این حمله برای ایران از منظر سیاست‌گذاری امنیتی، اقتصادی و سیاسی اهمیتی اساسی دارد؛ زیرا در منطق رئالیسم ساختاری، بقا و امنیت دولت‌ها در گرو درک درست از رفتار قدرت‌های مسلط است.

در نگاه نخست، این حمله تلاشی برای بازگرداندن بازدارندگی هسته‌ای علیه جمهوری اسلامی به‌شمار می‌رود. هدف آشکار آمریکا جلوگیری از دستیابی ایران به آستانه توانمندی تسلیحات هسته‌ای و محدودکردن زیرساخت‌های فناورانه‌ای بود که

1. Debagh

قابلیت استفاده دوگانه داشتند. استفاده از اطلاعات ماهواره‌ای و همکاری اطلاعاتی نزدیک با رژیم صهیونیستی نیز در همین راستا معنا می‌یابد؛ زیرا در منطق موازنه تهدید، قدرت‌ها با تشکیل ائتلاف‌های امنیتی می‌کوشند هزینه‌های دشمن را افزایش دهند (Walt, 1987). این اقدام را می‌توان مصداقی از دکتترین بازدارندگی پیش‌دستانه دانست که هدف آن جلوگیری از تغییر موازنه به نفع رقیب است (Kroenig, 2010). همان‌گونه که شلینگ اشاره می‌کند، بازدارندگی اساساً بر تحمیل هزینه‌های غیرقابل قبول به دشمن برای جلوگیری از عبور از خطوط قرمز امنیتی استوار است (Schelling, 1966). شکست مذاکرات احیای برجام و افزایش سطح غنی‌سازی ایران تا ۶۰ درصد، آمریکا را به این جمع‌بندی رساند که اعتبار تهدیداتش در حال تضعیف است؛ زیرا تحریم‌های اقتصادی و فشارهای سیاسی نتوانسته بود برنامه هسته‌ای ایران را متوقف کند (IAEA, 2025). از منظر رئالیسم ساختاری، این وضعیت به معنای خدشه به جایگاه هژمونیک ایالات متحده در نظم منطقه‌ای بود و از این رو، اقدام نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران به‌عنوان آخرین ابزار برای بازیابی بازدارندگی و نمایش اراده به استفاده از زور تلقی شد.

یکی دیگر از انگیزه‌های ایالات متحده در حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران را باید در مدیریت پویایی‌های داخلی و رقابت‌های انتخاباتی آمریکا جست‌وجو کرد. در چهارچوب رئالیسم ساختاری، سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ نه تنها بازتاب الزامات بین‌المللی بلکه متأثر از فشارهای سیاسی داخلی نیز هست؛ زیرا رهبران برای حفظ قدرت و بقا نیازمند نمایش کارآمدی در برابر تهدیدات خارجی‌اند (Waltz, 1979). در فضای سیاسی آمریکا، امنیت رژیم صهیونیستی و برنامه هسته‌ای ایران به یکی از موضوعات محوری در مناظره‌های انتخاباتی بدل شده است. جمهوری خواهان و شخص ترامپ بارها دولت دموکرات بایدن را به ضعف در برابر تهدیدات منطقه‌ای متهم کرده‌اند، در حالی که لابی‌های حامی رژیم صهیونیستی مانند آپیک فشارهای فزاینده‌ای برای اتخاذ رویکرد سخت‌گیرانه‌تر علیه ایران وارد می‌کنند. از این منظر، اقدام نظامی علیه ایران نه تنها پاسخی به تهدید خارجی بلکه ابزاری برای مدیریت فشارهای داخلی و نمایش قاطعیت در سیاست خارجی محسوب می‌شود (Zogby, 2024).

علاوه بر این، استمرار حضور منطقه‌ای ایران از طریق گروه‌های هم‌پیمان خود در غرب آسیا، در نگاه آمریکا تهدیدی مستقیم برای نظم مطلوب منطقه‌ای تلقی می‌شود. حمله به تأسیسات هسته‌ای، از این رو، صرفاً معطوف به زیرساخت‌های هسته‌ای ایران نبود بلکه پیام روشنی به محور مقاومت مبنی بر پرهیز از اقدام متقابل

علیه آمریکا یا رژیم صهیونیستی داشت (RAND, 2023). این اقدام را می‌توان مکمل فرایندهای منطقه‌ای همچون «پیمان ابراهیم» و ابتکارات امنیتی - اقتصادی جدید در خاورمیانه دانست که هدف آن شکل دهی به نظم منطقه‌ای است که در آن ایران به عنوان بازیگر مزاحم مهار شده و کشورهای عربی در ترتیبات بلندمدت با رژیم صهیونیستی و آمریکا همسو شوند (Gause, 2023). از منظر رئالیسم ساختاری، این تلاش در راستای تثبیت هژمونی منطقه‌ای آمریکا قابل تبیین است؛ زیرا نظم منطقه‌ای پایدار مستلزم حذف یا مهار بازیگران تجدیدنظرطلب است. همچنین، این اقدام می‌تواند مانع از نزدیکی بیشتر ایران به قدرتهایی مانند چین و روسیه و حتی برخی کشورهای عربی در قالب بریکس یا سازمان شانگهای شود. بر همین اساس، حمله آمریکا علاوه بر کارکرد بازدارنده، حاوی پیام‌هایی در جهت جلوگیری از همگرایی منطقه‌ای ایران و محدود کردن فرصت‌های موازنه‌سازی آن با قدرت‌های غیرعربی است.

یکی از اهداف ژئوپولیتیک ایالات متحده در همراهی با رژیم صهیونی در حمله به ایران، نمایش قدرت و بازسازی اعتبار بازدارندگی جهانی این کشور پس از دوره‌ای از افول بود (Thomas & Zanotti, 2025). در چهارچوب رئالیسم ساختاری، حفظ اعتبار و جلوگیری از برداشت ضعف از سوی رقبای، بخشی از الزامات بقا در نظام بین‌الملل است (Waltz, 1979). مشارکت مستقیم آمریکا در حمله به ایران حامل این پیام به رقبای همچون کره شمالی، روسیه و چین بود که این کشور همچنان قادر و مایل به توسل به ابزار نظامی برای دفاع از خطوط قرمز خود و حمایت از متحدانش است (Levitt, 2025). این اقدام به‌ویژه پس از ایجاد تردیدهایی نسبت به تعهد آمریکا در خاورمیانه به دنبال خروج از افغانستان اهمیت یافت و فرصتی را فراهم کرد تا ایالات متحده از طریق نمایش قاطعیت نظامی، بخشی از اعتبار از دست‌رفته خود را بازیابی کند. همان‌طور که یک تحلیل‌گر در واشینگتن تأکید می‌کند، تصمیم دولت ترامپ برای استفاده از زور علیه برنامه هسته‌ای ایران، سابقه مهمی است که توجیه اقدام نظامی دولت‌های آینده آمریکا علیه کشورهای متخاصم را آسان‌تر می‌کند (WINEP, 2025).

از منظر ژئوپولیتیک کلان، حمله به ایران علاوه بر کارکرد منطقه‌ای، پیامی فراتر از خاورمیانه را منتقل کرد. این اقدام نشان داد که عدم تمایل آمریکا به ورود به درگیری نظامی دارای حد و مرز مشخصی است و در صورتی که تهدید به اندازه کافی جدی باشد، واشینگتن آماده پذیرش ریسک جنگ است (IISS, 2025). چنین

رویگردی با منطق رئالیسم ساختاری همخوانی دارد که بر ضرورت حفظ بازدارندگی و جلوگیری از شکل‌گیری محاسبات غلط در میان رقبا تأکید دارد.

همچنین یکی از اهداف آمریکا از این حمله، بهره‌گیری از ابزار نظامی برای افزایش قدرت چانه‌زنی در مذاکرات هسته‌ای بود. ایالات متحده با این اقدام کوشید پیامی روشن به تهران ارسال کند مبنی بر اینکه اتکای ایران به حمایت روسیه و چین و بهره‌گیری از اختلافات قدرت‌های بزرگ در جهان چندقطبی، قادر به خنثی‌سازی فشار غرب نخواهد بود. این پیام مشخص ساخت که در بزنگاه‌های حساس، هیچ‌یک از این قدرت‌ها تمایل ندارند به‌طور مستقیم در تقابل نظامی با آمریکا وارد شوند (Lovatt, 2025)؛ بنابراین، از دید واشینگتن، حمله به ایران علاوه بر جنبه بازدارندگی، ابزاری برای تحمیل شرایط مطلوب‌تر در مذاکرات نیز محسوب می‌شد.

حمله اخیر آمریکا و رژیم صهیونیستی به تأسیسات هسته‌ای ایران را می‌توان بخشی از پازل بزرگ‌تر بازآرایی قدرت در خاورمیانه و تلاشی برای تقویت جایگاه ایالات متحده در برابر رقبای نوظهور جهانی، به‌ویژه چین، دانست. از منظر رئالیسم ساختاری، چنین اقداماتی نه تنها به مهار یک بازیگر منطقه‌ای مانند ایران معطوف است بلکه به ارسال پیام راهبردی برای قدرت‌های بزرگ رقیب نیز مربوط می‌شود. به نظر می‌رسد یکی از اهداف اصلی این حمله، جلوگیری از تعمیق روابط راهبردی ایران و چین و همزمان انتقال یک پیام ژئوپلیتیکی پنهان به پکن درباره توانمندی آمریکا در اجرای عملیات هدفمند در نقاط حساس جهان باشد؛ پیامی که در بحبوحه رقابت فزاینده دو کشور در شرق آسیا و به‌ویژه دریای جنوبی چین اهمیت ویژه‌ای دارد (RAND, 2024).

تحلیل‌گران مؤسسه رند معتقدند که ایالات متحده می‌کوشد از بحران‌های منطقه‌ای برای بازسازی اعتبار بازدارندگی و اثبات نفوذپذیری پایین خود در برابر رقبا بهره گیرد. بر اساس منطق رئالیسم ساختاری، حفظ توازن قدرت در سطح بین‌المللی مستلزم نمایش قابلیت‌های سخت‌افزاری در کنار رقابت‌های نرم‌افزاری است. در این چهارچوب، حمله به ایران را می‌توان بخشی از نمایش قدرت آمریکا در صحنه جهانی دانست که هدف آن فراتر از مهار تهران بوده و به رقابت کلان واشینگتن - پکن پیوند می‌خورد.

رقابت ایالات متحده و جمهوری خلق چین طی دهه‌های اخیر از سطح تجاری و تعرفه‌ای فراتر رفته و به یک تقابل ساختاری چندبُعدی در حوزه‌های فناوری، انرژی، سرمایه‌گذاری، نفوذ سیاسی و الگوهای نظم بین‌المللی بدل شده است. ریشه‌های این

رقابت به اواخر دهه ۲۰۰۰ و اوایل دهه ۲۰۱۰ بازمی‌گردد؛ اما با روی کار آمدن دولت ترامپ در سال ۲۰۱۷، ماهیت آن از یک رقابت پنهان به یک تقابل آشکار تغییر یافت (Allison, 2017). در این بستر، اقدام آمریکا علیه ایران بخشی از راهبرد کلان تر این کشور برای مهار نفوذ چین و ممانعت از شکل‌گیری محورهای ضدآمریکایی در سطح جهانی محسوب می‌شود.

دولت ترامپ در سال ۲۰۱۸ با افزایش تعرفه‌ها بر واردات کالاهای چینی به ارزش بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار، جنگ تجاری بی‌سابقه‌ای را آغاز کرد. هدف رسمی این اقدام، اصلاح کسری تجاری ایالات متحده بود؛ اما در واقعیت، واشینگتن در پی مهار صعود صنعتی چین و جلوگیری از دستیابی این کشور به فناوری‌های راهبردی مانند هوش مصنوعی، نسل پنجم ارتباطات (5G)، رایانش کوانتومی و نیمه‌هادی‌ها بود (Blackwill & Harris, 2016). درمقابل، پکن با اتخاذ راهبرد خودکفایی فناورانه و سرمایه‌گذاری عظیم در صنایع کلیدی، مسیر تقابل را تشدید کرد. این رویارویی به سرعت از حوزه تجاری به عرصه امنیت سایبری، مالکیت داده و بسترهای دیجیتال گسترش یافت؛ جایی که آمریکا شرکت‌های چینی همچون هوآوی و تیک‌تاک را به‌عنوان تهدیدی برای امنیت ملی خود معرفی کرد (Colgan, 2021).

با تعمیق این رقابت ساختاری، تمرکز دو قدرت از مبادلات سنتی به حوزه‌هایی چون زنجیره‌های تأمین جهانی، امنیت انرژی و مسیرهای ترانزیتی جایگزین معطوف شد. در این میان، ابتکار کمربند و جاده چین به‌عنوان ابزاری ژئوپلیتیکی برای بازآرایی نظم جهانی، نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا کرد. این ابتکار با هدف ایجاد پیوندهای تجاری، مالی و حمل‌ونقل میان آسیا، اروپا و آفریقا طراحی شد و در عمل به‌عنوان یک چالش بنیادین برای راهبردهای هژمونیک آمریکا تلقی شد (Wigell & et al., 2018). در واکنش، واشینگتن طرح‌هایی همچون کریدور هند - خاورمیانه - اروپا (آیمک) و همکاری چهارجانبه هند - امارات - آمریکا - رژیم صهیونیستی (I2U2) را مطرح ساخت تا ضمن دور زدن کریدورهای چینی، محدودیت‌های ژئواستراتژیک ایران را نیز تشدید کند (Acharya, 2017).

در این فرایند، ایران به‌عنوان یکی از گره‌های ژئولوژیستیک حیاتی در اتصال چین به غرب آسیا و اروپا جایگاه ویژه‌ای یافت. زیرساخت‌هایی نظیر بندر چابهار، بندرعباس، راه‌آهن سراسری شرق - غرب و خطوط لوله نفتی - گازی، از جمله نقاط کانونی هستند که چین در آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده یا تمایل خود را برای مشارکت اعلام نموده است. در چهارچوب رئالیسم ساختاری، این تحولات به‌خوبی نشان

می‌دهد که حمله آمریکا به ایران صرفاً اقدامی منطقه‌ای نبود بلکه در پیوندی مستقیم با تلاش واشینگتن برای جلوگیری از تعمیق پیوندهای ایران و چین و مهار نفوذ ژئواستراتژیک پکن در اوراسیا قابل فهم است.

جمهوری اسلامی ایران با دارا بودن موقعیت ژئواستراتژیک در حاشیه خلیج فارس، تنگه هرمز و مسیرهای ترانزیتی قفقاز - آسیای مرکزی، به میدانی کلیدی برای رقابت چین و آمریکا تبدیل شده است. چین به‌عنوان بزرگ‌ترین واردکننده نفت خام جهان، همواره امنیت انرژی را به‌عنوان یکی از ستون‌های اصلی سیاست خارجی خود تلقی کرده است. ایران، با حدود ۱۳ درصد از ذخایر نفت اثبات‌شده و ۱۶ درصد از ذخایر گاز طبیعی، برای پکن یک شریک بالقوه راهبردی محسوب می‌شود؛ به‌ویژه از آن‌رو که خارج از ساختارهای امنیتی ناتو و شبکه متحدان غربی قرار دارد و می‌تواند در برابر فشارهای غربی، هم‌پیمانی نسبتاً پایدار برای چین باشد (IEA, 2023). در همین راستا، قرارداد ۲۵ ساله همکاری جامع ایران و چین در مارس ۲۰۲۱، نماد تلاش دو کشور برای طراحی یک چهارچوب بلندمدت در حوزه انرژی، زیرساخت، امنیت دریایی و تبادل اطلاعات است. هرچند بخش‌هایی از این توافق هنوز اجرایی نشده؛ اما از منظر راهبردی، بیانگر هم‌ترازی بلندمدت در برابر فشارهای غرب به‌شمار می‌آید (Sun, 2024).

به‌ویژه پس از خروج آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ و افزایش روابط اقتصادی ایران با چین، نگاه واشینگتن به ایران ترکیبی از تهدید امنیتی و تهدید ژئواکونومیک شد. این نگاه در اسناد دفاعی و راهبردی ایالات متحده نیز بازتاب یافته است؛ برای مثال، در سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده (۲۰۲۲) به‌صراحت بر ضرورت مقابله با پیوندهای راهبردی ایران، چین و روسیه تأکید شده است (White House, 2022).

رقابت آمریکا و چین صرفاً بر سر تجارت یا منابع انرژی نیست بلکه بر سر رهبری در نظم جهانی پساغربی شکل گرفته است. چین با تأسیس نهادهایی چون بانک توسعه زیرساخت آسیا و بانک بریکس و نیز با گسترش استفاده از یوان در معاملات نفتی و مالی، در پی تضعیف هژمونی دلار و نهادهای غربی است (Cooley & Nexon, 2020). ایران یکی از نخستین کشورهایی بود که از این نهادها استقبال کرد و در مسیر خروج تدریجی از سلطه مالی و سیاسی غرب بر نظام بین‌الملل گام نهاد. از این منظر، حمله آمریکا به ایران صرفاً یک عملیات محدود نظامی نبود بلکه اقدامی راهبردی در چهارچوب اقتصاد قدرت برای کند کردن اتصال ایران به نظم نوظهور جهانی با محوریت چین محسوب می‌شود. بر اساس منطق رئالیسم

ساختاری، این اقدام را می‌توان تلاشی برای بازتنظیم مسیر رقابت هژمونیک در خاورمیانه دانست؛ مسیری که در آن، ایران به‌عنوان یک حلقه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک حیاتی باید از پیوندهای بلندمدت با چین و روسیه بازداشته شود.

ایران یکی از مسیرهای کلیدی در ابتکار کمربند و جاده چین به‌شمار می‌رود. پروژه‌هایی همچون راه‌آهن چین - قزاقستان - ایران، بندر چابهار به‌عنوان رقیب بندر گوادر پاکستان، کریدور شمال - جنوب (INSTC) و اتصال لجستیکی ایران به غرب آسیا، برای پکن نقشی راهبردی در کوتاه‌سازی مسیرهای تجاری و انرژی ایفا می‌کنند (Ghiselli, 2022).

از نگاه واشینگتن، ایران صرفاً یک تهدید هسته‌ای یا امنیتی نیست بلکه در قالب الگوی ژئواستراتژیک جدید، بخشی از اتصال زمین‌محور چین به غرب آسیا و اروپا تلقی می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر، ایالات متحده ایران را نه تنها یک چالش منطقه‌ای بلکه مکملی راهبردی در نقشه نفوذ جهانی چین می‌بیند (Blackwill & Harris, 2016).

در چنین شرایطی، حمله آمریکا به زیرساخت‌های هسته‌ای ایران در سال ۲۰۲۵، علاوه بر اهداف امنیتی فوری، می‌تواند به‌عنوان اقدامی پیشگیرانه برای جلوگیری از تعمیق پیوندهای اقتصادی و امنیتی تهران - پکن تفسیر شود. هدف اصلی آن است که ایران در وضعیت بی‌ثباتی مزمن باقی بماند تا جذابیت خود را برای سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت چین از دست بدهد. از منظر اقتصاد ژئوپلیتیک، ایران را باید نه فقط یک تولیدکننده انرژی بلکه یک گلوگاه راهبردی میان شرق و غرب دانست؛ سرزمینی که می‌تواند دسترسی چین به بازارهای خاورمیانه، اروپا و آفریقا را تسهیل کند. در همین راستا، توسعه زیرساخت‌های دیجیتال همچون فیبر نوری بین‌المللی و مراکز داده، ایران را قادر می‌سازد تا به هاب تبادل اطلاعات و فناوری در منطقه بدل شود (Figueroa, 2024).

ایالات متحده برای مهار این ظرفیت، در تلاش است با تقویت رقبای منطقه‌ای ایران - از جمله عربستان سعودی، امارات و رژیم صهیونیستی - مسیرهای جایگزین انرژی و تجارت جهانی را سامان دهد. پروژه‌هایی نظیر کریدور هند - خاورمیانه - اروپا (IMEC) دقیقاً با هدف دور زدن ایران و کاهش نقش آن در نقشه ژئواکونومیک جهان طراحی شده‌اند (Wigell & et al., 2018).

در مجموع، ایران یکی از شرکای مهم چین در چهارچوب راهبرد کمربند و جاده، صادرات انرژی و کریدورهای ترانزیتی است. از این منظر، حمله آمریکا به ایران علاوه بر کارکرد مستقیم، نوعی پیام ژئوپلیتیکی به چین نیز بود؛ اینکه ایالات متحده آمادگی

دارد در صورت لزوم، برای مهار گسترش نفوذ پکن در مناطق کلیدی از قدرت سخت بهره گیرد (Blackwill & Harris, 2016).

در چهارچوب رقابت ساختاری آمریکا و چین، خاورمیانه جایگاهی کانونی دارد، به‌ویژه از منظر امنیت انرژی بازارهای شرق آسیا. بی‌ثبات‌سازی ایران می‌تواند مسیرهای تأمین انرژی چین را ناامن ساخته و سرمایه‌گذاری‌های راهبردی آن در ایران را با مخاطره مواجه کند (Figuroa, 2024).

به بیان دیگر، حمله به ایران را می‌توان نه تنها به‌عنوان یک اقدام محدود امنیتی بلکه به‌مثابه حمله به زیرساخت‌های اتصال زمینی چین به غرب آسیا تفسیر کرد. این اقدام، مصداق بارز منطق رئالیسم ساختاری است که در آن قدرت هژمون می‌کوشد با بهره‌گیری از ابزار نظامی، مسیر ظهور رقیب ساختاری خود را سد کند.

تحلیل حمله اخیر آمریکا و رژیم صهیونیستی به تأسیسات هسته‌ای ایران را نمی‌توان صرفاً در چهارچوب مناقشات امنیتی منطقه‌ای یا پرونده هسته‌ای ایران محدود کرد. این اقدام بخشی از راهبرد کلان ایالات متحده در رقابت هژمونیک با جمهوری خلق چین و بازتنظیم توازن قوا در خاورمیانه است. بر اساس منطق رئالیسم ساختاری، دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنارشیک برای بقا و افزایش قدرت نسبی خود می‌کوشند و از هر ابزار ممکن برای جلوگیری از صعود رقبای ساختاری استفاده می‌کنند. از این منظر، حمله به ایران ابزاری برای گندکردن روند شکل‌گیری پیوندهای راهبردی تهران - پکن و ممانعت از تعمیق موقعیت ژئواکونومیک چین در اوراسیا محسوب می‌شود.

ایران در دهه اخیر با امضای قرارداد ۲۵ ساله با چین، پیوستن به ابتکار کمربند و جاده، و همکاری‌های انرژی - زیرساختی، به یکی از گره‌های کلیدی در اتصال چین به غرب آسیا و اروپا تبدیل شده است. این وضعیت موجب شده که تهران نه تنها یک بازیگر منطقه‌ای بلکه بخشی از معادله اقتصاد ژئوپلیتیک جهانی باشد (Blackwill & Harris, 2016). مسیرهای انرژی، کریدورهای ریلی و بندری، و زیرساخت‌های دیجیتال ایران، همه به‌طور بالقوه می‌توانند نفوذ چین را در بازارهای خاورمیانه، اروپا و آفریقا تثبیت کنند. برای واشینگتن، تداوم چنین روندی تهدیدی مستقیم علیه هژمونی دلار، ساختارهای مالی غربی، و شبکه متحدان منطقه‌ای آمریکا خواهد بود.

براین اساس، حمله ۲۰۲۵ را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد:

۱- *سطح امنیتی - منطقه‌ای*: مهار برنامه هسته‌ای ایران، بازدارندگی از توسعه توانمندی‌های بومی، و ارسال پیام به بازیگران منطقه‌ای درباره قدرت سخت آمریکا.

۲- سطح ژئواکونومیک: کاهش جذابیت ایران برای سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت چین از طریق ایجاد بی‌ثباتی، و تقویت مسیرهای جایگزین مانند کریدور آیمک یا ائتلاف I2U2.

۳- سطح نظام بین‌الملل: ارسال اخطار ژئوپلیتیکی به چین مبنی بر آمادگی ایالات متحده برای بهره‌گیری از قدرت نظامی جهت سد کردن مسیرهای نفوذ چین در مناطق کلیدی، به‌ویژه خاورمیانه به‌عنوان حلقه حیاتی امنیت انرژی شرق آسیا. به‌بیان‌دیگر، حمله به ایران را باید همزمان حمله به زیرساخت‌های اتصال زمینی چین به غرب آسیا تلقی کرد. این اقدام، تجسم عملی منطق رئالیسم تهاجمی است، جایی که هژمون مستقر می‌کوشد از طریق تلفیق ابزارهای نظامی و ژئواکونومیک، ظهور رقیب بالقوه را مهار کند. درنهایت، آنچه در ظاهر به‌عنوان یک بحران منطقه‌ای جلوه می‌کند، درواقع صحنه‌ای از رقابت ژئوپلیتیکی گسترده‌تر برای رهبری نظم جهانی پساغربی است.

۳. رفتارشناسی رژیم صهیونی در حمله به ایران

رژیم صهیونی در حملات هوایی بی‌سابقه به تأسیسات هسته‌ای و نظامی ایران، علاوه بر اهداف نظامی و امنیتی اهداف راهبردی متعددی را دنبال کرده است که در ادامه به تفصیل به بررسی هریک از این اهداف راهبردی می‌پردازیم. این اهداف نه‌تنها در سطح امنیت سخت بلکه در عرصه ژئواکونومیک منطقه‌ای و بین‌المللی نیز قابل‌صورت‌بندی هستند.

در سطح راهبرد نظامی، رژیم صهیونیستی سه هدف کلان را در تقابل با ایران دنبال می‌کند: پیگیری سیاست اتهام‌زنی پیرامون جلوگیری از جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای، تضعیف یا انهدام محور مقاومت و شبکه نیروهای وفادار به ایران در منطقه، و محدودسازی شدید برنامه موشکی بالستیک ایران. این سه هدف به‌وضوح در دکترین امنیت ملی رژیم صهیونیستی طی سال‌های اخیر بیان شده و محرک تصمیم به اقدام نظامی مستقیم علیه ایران بوده‌اند (Zimmt, 2025). در پرتو واقع‌گرایی ساختاری، این سه هدف نشانگر تلاش رژیم صهیونی برای بقا در یک محیط آنارشیک است و در چهارچوب ژئواکونومیک، این سیاست‌ها بخشی از راهبرد تل‌آویو برای ایجاد برتری در کنترل زیرساخت‌ها و مسیرهای حیاتی منطقه‌ای محسوب می‌شوند.

تحلیل گران رژیم صهیونی، جنگ ۱۲ روزه را تلاشی می‌دانند برای رفع ریشه‌ای

تهدید ایران و ایجاد شرایطی که در آن تهران نه توان هسته‌ای نظامی داشته باشد، نه شبکه منطقه‌ای گسترده برای اعمال فشار بر رژیم صهیونی (INSS, 2025). تحلیل‌گران مؤسسه امور بین‌المللی ایتالیا معتقدند از منظر تاریخی، رویارویی مستقیم بین ایران و رژیم صهیونی امری اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد و تأکید می‌کنند که نتایج سرنجام پس از ۳۰ سال تهدید و انتظار، از رود روبیکون عبور کرد و جنگی را که رژیم صهیونی مدت‌ها در پی آن بود علیه ایران به راه انداخت (IAI, 2025). بر اساس تحلیل این مؤسسه، رژیم صهیونی پس از شوک جنگ غزه مصمم شد که با بهره‌گیری کامل از ظرفیت نظامی و تکنولوژیک خود و حمایت سیاسی غرب، قواعد بازی را در منطقه به نفع خویش تغییر دهد (IAI, 2025). در این چهارچوب، بُعد ژئواکونومیک حمله نیز برجسته است؛ رژیم صهیونیستی در پی آن بود که با تضعیف موقعیت ژئواستراتژیک ایران، کریدورهای انرژی و ترانزیت جایگزین را تقویت کرده و از وابستگی اروپا به ایران و حتی روسیه بکاهد.

به اعتقاد تحلیل‌گران نزدیک به رژیم صهیونی، مجموعه‌ای از تحولات در سال‌های منتهی به ۲۰۲۵ از جمله حمله غافلگیرانه طوفان الاقصی حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، آسیب‌های وارده به حزب‌الله لبنان در تابستان ۲۰۲۴، سقوط دولت بشار اسد در سوریه و ناکامی آمریکا در احیای دیپلماسی هسته‌ای به این تصمیم شتاب بخشید (Thomas & Zanotti, 2025). این تحلیل‌گران حمله به ایران را حلقه نهایی از یک رشته عملیات پیش‌دستانه ارزیابی می‌کنند که رژیم صهیونی طی دو سال گذشته برای خنثی کردن تهدیدات پیرامونی خود یکی پس از دیگری از نابودی زیرساخت‌های حماس در غزه و سرکوب گروه‌های مسلح کرانه باختری گرفته تا ترور رهبران حزب‌الله و تضعیف توان نظامی آن در لبنان، بمباران مواضع باقیمانده ارتش سوریه پس از فروپاشی حکومت اسد و حملات پیاپی به شبه‌نظامیان حوثی در یمن انجام داد (IISS, 2025). پس از زنجیره عملیات، اکنون نوبت هدف قراردادن رأس محور مقاومت یعنی جمهوری اسلامی ایران فرارسیده بود. در این میان باید توجه داشت که هریک از این عملیات‌ها علاوه بر دستاورد نظامی، هم‌زمان با اهداف ژئواکونومیک هم پیوند داشت؛ از کنترل مسیرهای شرق مدیترانه گرفته تا اطمینان بخشی به بازارهای انرژی جهانی.

در جمع‌بندی، اهداف نظامی رژیم صهیونی در حمله گسترده خرداد ۱۴۰۴ آن بود که تهدید هسته‌ای / موشکی ایران را از بین ببرد، بازوی نظامی منطقه‌ای تهران را فلج کند، قدرت بازدارندگی خود و هم‌پیمانانش را به نمایش بگذارد، و

حتی‌المقدور شرایط را برای تغییر رفتار یا حتی ساختار حکومت ایران فراهم سازد (Levitt, 2025)؛ اما افزون‌براین، از منظر ژئواکونومیک، این جنگ تلاشی بود برای بازتعریف معادلات انرژی و ترانزیت در اوراسیا و کاستن از وزن ژئواقتصادی ایران در معادلات جهانی.

برخی ناظران معتقدند رژیم صهیونی با این حمله در پی ایجاد تغییرات ژرف سیاسی در ایران نیز بوده است. اگرچه تغییر حکومت در تهران رسماً توسط رژیم صهیونی به‌عنوان هدف حملات اعلام نشد؛ اما مقامات و اندیشکده‌های رژیم صهیونیستی همواره اذعان کرده‌اند که تنها با از میان رفتن حکومت فعلی ایران، تهدید راهبردی آن به‌طور کامل برطرف خواهد شد (Salem, 2025). رژیم صهیونیستی تصور می‌کرد با حملات گسترده خرداد ۱۴۰۴ بتواند با از بین بردن بخش عمده توان نظامی و اقتصادی ایران، نارضایتی داخلی را تشدید کرده و حکومت ایران را به مخاطره بیندازد. در واقع به تحلیل برخی مراکز پژوهشی در واشینگتن، آنچه به‌عنوان عملیات متوقف‌سازی برنامه هسته‌ای آغاز شد، انتظار می‌رفت بتواند در طی کمتر از یک هفته به کارزاری وسیع‌تر برای تضعیف بنیان‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی با هدف نهایی تشویق تغییر حکومت در ایران تبدیل گردد (Salem, 2025).

برخی چهره‌های امنیتی آمریکای و صهیونیستی همچون اریک آدلمن هدف از حمله به ایران را اجرای فرانامه تغییر حکومت از درون دانسته‌اند. به‌زعم ایشان حمله نظامی به ایران با تضعیف توان حکومت فرصتی را فراهم می‌کند که با حمایت از معترضان ایرانی و دمیدن در آتش نارضایتی داخلی به حکومت ایران پایان داده شود (WINEP, 2025). به‌همین جهت است که غرب پس از جنگ بر فشار تبلیغاتی و رسانه‌ای بر علیه حکومت ایران افزوده و پروژه‌هایی را برای فراهم کردن دسترسی آزاد ایرانیان به اینترنت و ابزارهای ارتباطی پیشرفته به اجرا گذاشته است (INSS, 2025). این سیاست‌ها نشان می‌دهد که جنگ ۱۲ روزه نه تنها امتداد رقابت‌های نظامی بلکه بخشی از منطق ژئواکونومیک است: محدود کردن نفوذ منطقه‌ای ایران در حوزه انرژی، کریدورهای تجاری و اتصال ژئواقتصادی آن به شرق و غرب.

از منظر اهداف سیاست داخلی، کابینه رژیم صهیونی به دنبال آن بود که با حمله به ایران در کوتاه‌مدت فضای سیاسی و افکار عمومی داخلی را به نفع دولت و رهبری سیاسی رژیم تغییر دهد. دولت نتانیاهو که پیش از جنگ با چالش‌های داخلی از جمله اعتراضات نسبت به اصلاحات قضایی روبه‌رو بود، امیدوار بود که مردم در

زمان بحران خارجی حول دولت گرد آمده و اختلافات داخلی را موقتاً کنار بگذارند و حس تاب‌آوری ملی و همبستگی اجتماعی در آن‌ها طی این دوره تقویت شود (Thomas & Zanotti, 2025). در چهارچوب واقع‌گرایی ساختاری، این اقدام نوعی بهره‌گیری از جنگ خارجی برای بازتولید انسجام درونی در شرایط شکننده تلقی می‌شود. افزون‌براین، از منظر ژئواکونومیک می‌توان گفت رژیم صهیونیستی در پی آن بود که بحران خارجی را به ابزاری برای منحرف ساختن توجه جامعه از هزینه‌های اقتصادی داخلی تبدیل کند (Buzan, 1991).

در عرصه منطقه‌ای، رژیم انتظار داشت که با حمله به ایران و تضعیف موقعیت ایران که رقیب راهبردی اصلی آن بود، موازنه قدرت خاورمیانه آشکارا به نفع خود تغییر دهد و موجب ارتقای نسبی موقعیت ژئوپولیتیک رژیم صهیونی شود و نوعی ائتلاف عملی ولی غیررسمی با دولت‌های عرب سنی علیه ایران شکل بدهد (HSS, 2025). این هدف را می‌توان در منطق واقع‌گرایی ساختاری توضیح داد؛ زیرا رژیم صهیونیستی به دنبال افزایش سهم خود در توزیع قدرت منطقه‌ای بود. در عین حال، بعد ژئواکونومیک نیز آشکار است: رژیم صهیونیستی امیدوار بود با هم‌گرایی عربی، کریدورهای انرژی جایگزین همچون مدیترانه شرقی و طرح‌های اتصال خلیج فارس به اروپا از مسیر عربستان سعودی - اردن - رژیم صهیونیستی را تقویت کند و موقعیت ژئواکونومیک ایران را به حاشیه براند (Ehteshami & Hinnebusch, 2020).

رژیم همچنین در صدد بود در نتیجه این بحران، روابط خود با آمریکا را وارد مرحله جدیدی از همراهی کامل راهبردی از نظر سیاسی، تسلیحاتی و عملیات نظامی کند و از این همراهی و حمایت آمریکا برای مشروعیت‌بخشی به حمله خود و دفاع از آن در شورای امنیت سازمان ملل و سایر مجامع استفاده کرده و از انزوای سیاسی مشابه آنچه که پس از حمله سال ۱۹۸۱ به اوسیراک عراق متحمل شد، جلوگیری کند (Thomas & Zanotti, 2025). این امر در چهارچوب واقع‌گرایی ساختاری به معنای تقویت ائتلاف با قدرت مسلط بین‌المللی برای بقا است و در چهارچوب ژئواکونومی نیز رژیم صهیونیستی می‌کوشید تضمین بگیرد که در پروژه‌های بزرگ انرژی شرق مدیترانه (مانند خط لوله EastMed) حمایت کامل آمریکا را داشته باشد (Tagliapietra, 2019).

از منظر اقتصاد جهانی، یکی از ابعاد بالقوه حمله رژیم صهیونی به ایران می‌توانست پیامدهای منفی جنگ بر اقتصاد جهانی و واکنش منفی جامعه جهانی به تبعات اقتصادی جنگ باشد. پیش‌بینی می‌شد که جنگ در خلیج فارس به جهش

سرسام آور قیمت نفت و اختلال در بازار انرژی منجر شود، چراکه حدود ۳۵ درصد از نفت خام دریاورد جهان از تنگه هرمز عبور می‌کند (Falakshahi & et al., 2025). به همین جهت، رژیم صهیونی برای اجتناب از تحریک ایران نسبت به بستن تنگه هرمز یا حمله به نفتکش‌های بین‌المللی، به‌جای حمله به پایانه‌های نفتی صادراتی ایران در خلیج فارس تمرکز خود را بر تأسیسات تأمین سوخت داخلی و پالایشگاه‌های بومی ایران گذاشت (INSS, 2025). این انتخاب را می‌توان نوعی محاسبه ژئواکونومیک دانست که می‌خواست هزینه جهانی جنگ کاهش یابد؛ اما در عوض توان اقتصادی ایران به‌طور مستقیم تضعیف شود.

به‌هرحال، در روزهای اول جنگ به‌دلیل نگرانی از اختلال عرضه، قیمت نفت در بازار جهانی افزایشی حدود ۱۰ تا ۱۵ دلاری را تجربه کرد؛ اما کشورهای تولیدکننده نفت به‌ویژه عربستان سعودی سریعاً تولید خود را افزایش دادند تا کمبود احتمالی را جبران کنند و پس از برقراری آتش‌بس نیز قیمت نفت به‌سرعت به زیر ۸۰ دلار بازگشت (Falakshahi & et al., 2025). این واکنش تولیدکنندگان عرب نشان می‌دهد که حمله رژیم صهیونیستی، اگرچه پرتنش؛ اما به‌گونه‌ای طراحی شده بود تا توازن بازار انرژی را از هم نپاشاند و حتی فرصتی برای افزایش سهم بازار کشورهای هم‌پیمان رژیم صهیونیستی ایجاد کند.

یکی از اهداف اصلی رژیم در حمله به ایران، واردکردن آسیب‌های فلج‌کننده به اقتصاد ایران بود و به‌همین جهت بسیاری از حملات خود را متوجه زیرساخت‌های اقتصادی و معیشتی ایران از جمله فرودگاه‌ها، پالایشگاه‌های مهم، انبارهای نفت و بنزین، و شبکه‌های توزیع آب و برق کرد (Levitt, 2025). بدین ترتیب، از یک طرف در میانه جنگ بخش‌هایی از کشور با کمبود شدید سوخت و خاموشی‌های گسترده مواجه شده و نارضایتی عمومی ایجاد شود و از سوی دیگر پس از جنگ نیز ایران با اقتصادی ضعیف‌تر، منزوی‌تر و نیازمند بازسازی گسترده روبه‌رو شود (Zimmit, 2025). این همان پیوند میان منطق واقع‌گرایی ساختاری و ژئواکونومیک است: رژیم صهیونیستی در پی تغییر موازنه قدرت از طریق تضعیف منابع اقتصادی رقیب.

از دید ژئواکونومیک، رژیم صهیونی و متحدانش همواره به‌دنبال تضعیف درازمدت اقتصاد ایران بوده‌اند تا توان کشور برای تقویت بنیه نظامی و نفوذ منطقه‌ای را مهار کنند. رژیم به‌خوبی واقف است که هرگونه توافقی که به لغو تحریم‌ها و گشایش اقتصادی برای ایران بینجامد می‌تواند به شکوفایی بلندمدت اقتصاد ایران و تقویت توان نظامی ایران منجر شود. از این‌رو، یکی از اهداف سیاسی رژیم صهیونی همواره

جلوگیری از اعطای امتیازات اقتصادی بزرگ به ایران در مذاکرات هسته‌ای بوده است و از این رو تلاش خواهد کرد تا رژیم تحریم‌ها و سیاست فشار حداکثری آمریکا همچنان پس از جنگ تداوم پیدا کند (Salem, 2025). در واقع، رژیم صهیونیستی کوشید با پیوند زدن جنگ به چهارچوب تحریم‌ها، پروژه محدودسازی ژئواکونومیک ایران را در سطح بین‌المللی نهادینه کند.

یکی دیگر از ابعاد اقتصادی رژیم صهیونی در حمله به ایران، برطرف کردن نگرانی سرمایه‌گذاران خارجی این کشور نسبت به ریسک حمله اتمی ایران یا جنگ منطقه‌ای و ترسیم یک چشم‌انداز ثبات امنیتی برای این کشور دست‌کم در کوتاه‌مدت است. این تصویرسازی تبلیغاتی علیه ایران می‌تواند جذابیت سرمایه‌گذاری خارجی در فناوری و زیرساخت در این کشور را افزایش دهد. در چهارچوب ژئواکونومیک، رژیم صهیونی به‌خوبی آگاه است که سرمایه‌گذاری خارجی و ثبات اقتصادی در بلندمدت مستلزم ادراک امنیتی مثبت است و بنابراین یکی از اهداف اصلی عملیات نظامی، تقویت برند «اسرائیل امن برای سرمایه‌گذاری» در عرصه جهانی بوده است (Thomas & Zanotti, 2025). همچنین رژیم صهیونی ممکن است برای کسب عواید اقتصادی و صنعتی، از فرصت پس از جنگ برای فروش تسلیحات پیشرفته مانند سیستم گنبد آهنین یا پهپادهای پیشرفته به کشورهای همسو استفاده کند. این بعد از جنگ، جنبه‌ای آشکار از «اقتصاد جنگی» و تلاش برای بهره‌گیری از دستاوردهای نظامی در بازار جهانی تسلیحات محسوب می‌شود که با منطق سودمحور رهیافت ژئواکونومیک نیز همخوان است (Bitzinger, 2025).

از منظر ژئوپولیتیک منطقه‌ای و جهانی هدف رژیم صهیونی این بود که با حمله به ایران نظم ژئوپولیتیک خاورمیانه را وارد مرحله تازه‌ای نماید (INSS, 2025). هدف این کشور آن بود که پس از دهه‌ها برای نخستین بار با پشتیبانی آمریکا، ایران را به‌عنوان یک قدرت نظامی در منطقه مهار کرده و معادله قدرت در خاورمیانه را به سود ائتلاف آمریکا - رژیم صهیونی و شرکای عرب آنها تغییر دهد و ایران را به‌عنوان مدعی رهبری محور ضدغرب در منطقه از دور رقابت خارج کند (Salem, 2025). در واقع، در چهارچوب واقع‌گرایی ساختاری، این تلاش بخشی از سیاست «موازنه‌سازی تهاجمی» است که هدف آن حذف یا دست‌کم تضعیف رقیب اصلی در یک ساختار چندقطبی منطقه‌ای است. یکی از اهداف رژیم صهیونی از این حمله آن بود که با تضعیف موقعیت ایران در منطقه، موقعیت نسبی رقبای ایران را تقویت کرده و کشورهای عرب همسو با غرب مانند عربستان سعودی و امارات بتوانند بدون

ترس از واکنش تند ایران، سیاست‌های منطقه‌ای فعال‌تری در هماهنگی با رژیم صهیونی و آمریکا اتخاذ کنند. حتی ترکیه که زمانی میان ایران و غرب موازنه برقرار می‌کرد، حال فرصت بیشتری برای نزدیکی بیشتر به بلوک غرب و رژیم صهیونیستی پیدا کند (IAI, 2025). به عبارت دیگر، یکی از اهداف اصلی حمله مشترک رژیم صهیونی و آمریکا به ایران، جایگزینی نظم قدیمی «محور مقاومت در برابر محور غرب‌گرا در منطقه» با نظم جدیدی است که محور غرب‌گرا بتواند بدون رقیب جدی در منطقه میدان‌داری کند. این بازترسیم ژئوپولیتیک را می‌توان نمونه‌ای بارز از تلاش برای «مهندسی نظم منطقه‌ای» دانست (Fawcett, 2023).

یکی دیگر از اهداف رژیم صهیونی از این حملات، تضعیف محور ترانزیتی ایران و ظهور کریدورهای جایگزین بوده است. ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش در چهارراه ارتباطی آسیا و اروپا، همیشه جایگاه راهبردی در خطوط حمل‌ونقل منطقه‌ای داشته است. با این حال، جنگ اخیر به طور عملی می‌تواند جایگاه ایران را در پروژه‌های مهم ترانزیتی تحت تأثیر قرار دهد؛ به عنوان مثال، کریدور آیمک که توسط آمریکا، هند، عربستان سعودی، امارات و رژیم صهیونیستی طراحی شده است، دقیقاً با هدف دورزدن مسیرهای ترانزیتی ایران، روسیه و چین ایجاد شده است (Katz, 2025). مسیر آیمک از بندر هند به خلیج فارس و سپس از طریق خاک امارات و عربستان سعودی به اردن و بندر حیفا در رژیم صهیونیستی متصل و در نهایت از طریق کابل‌های دریایی، به اروپا می‌رسد (Atlantic Council, 2024). در این چهارچوب، حمله به ایران را می‌توان بخشی از راهبرد ژئواکونومیک رژیم صهیونی دانست که هدف آن تضعیف ظرفیت ترانزیتی ایران و باز کردن فضا برای کریدورهای جایگزین است. در واقع، این حمله صرفاً اقدامی نظامی نبود بلکه بستری ژئواکونومیک برای تغییر نقشه انرژی و حمل‌ونقل منطقه‌ای فراهم آورد تا ایران از جایگاه «هارتلند ترانزیتی» به یک بازیگر حاشیه‌ای تنزل پیدا کند (Koranyi, 2024).

هدف دیگر رژیم صهیونی از جنگ ۱۲ روزه، تقویت پیمان‌های عادی‌سازی روابط یا معاهده ابراهیم است. شورای آتلانتیک مدعی است این حملات به نوعی نقطه عطف تاریخی برای تجدید آرایش خاورمیانه تبدیل شده است (Atlantic Council, 2025). از منظر امنیتی، رژیم صهیونی تلاش کرد این حملات را به فرصتی برای تحکیم همکاری‌های نظامی - امنیتی میان رژیم صهیونیستی و کشورهای هم‌پیمان غربی و منطقه‌ای تبدیل کند. در چهارچوب نظری ائتلاف‌ها، این روند در واقع «تعمیق امنیت درون‌گروهی» و «تشدید تهدیدسازی بیرونی» محسوب می‌شود؛ یعنی هرچه تهدید

ایران پررنگ تر نشان داده شود، انسجام میان اعضای پیمان ابراهیم تقویت می‌گردد (Walt, 1987).

به‌طور کلی، هدف اصلی رژیم صهیونی از این حمله تضعیف سامانه‌های موشکی و تأسیسات هسته‌ای ایران به منظور کاهش آنچه رژیم صهیونیستی «تهدید وجودی» می‌داند، بوده است (Jerusalem Post, 2025). منابع رسمی رژیم بارها اعلام کرده‌اند که هدف از این عملیات آسیب‌زدن به توان برنامه هسته‌ای و موشکی ایران است تا قابلیت ایران برای نابودی رژیم صهیونیستی از بین برود. در چنین فضایی، نه‌تنها امکانات حمله مستقیم ایران محدود می‌شود بلکه کشورهای منطقه که تهدید کمتری از جانب ایران احساس می‌کنند، تمایل بیشتری به مشارکت در ائتلاف‌های امنیتی خود با رژیم خواهند داشت (Brookings, 2024). این همان رویه‌ای است که معاهده ابراهیم بر آن استوار شده است: دوستی مبتنی بر دشمن مشترک ایران (WINEP, 2023).

رژیم صهیونی در صدد است تا در سطح منطقه‌ای ائتلاف‌های امنیتی جدید ایجاد کند. طرح بلندمدت آمریکا و برخی از کشورهای غربی آن است که با شکل دادن به گروهی با عنوان «N7» شامل رژیم صهیونیستی، مصر، اردن، امارات، بحرین و مغرب و همچنین سوریه و سودان، یک بلوک اقتصادی - سیاسی در منطقه ایجاد کنند (Atlantic Council, 2024). حمله اخیر موجب تسریع دیدارها و هماهنگی‌های نظامی میان این اعضا شد، به‌طوری‌که در واکنش به حمله موشکی ایران، برخی کشورها به کمک آمریکا در پدافند هوایی رژیم صهیونی مشارکت کردند. از منظر واقع‌گرایی ساختاری، این تلاش‌ها نمونه‌ای از ایجاد «موازنه فراگیر منطقه‌ای» است که با حمایت آمریکا می‌تواند به شکل‌گیری نظم جدیدی شبیه به ناتو یا اتحادیه اروپا پس از جنگ جهانی دوم بینجامد (Foreign Affairs, 2025).

رژیم صهیونیستی در صدد است با حذف تهدیدهای امنیتی خود و با جذب سرمایه خارجی به یکی از بازیگران بازار گاز اروپا تبدیل شود. از دیدگاه ژئواکونومیک، این سیاست معطوف به تبدیل تهدید نظامی به فرصت اقتصادی و تقویت «قدرت ساختاری انرژی» رژیم صهیونیستی است. از سوی دیگر، اروپا سال‌هاست به دنبال تنوع‌بخشی به منابع گازی خود و کاهش وابستگی به تولیدکنندگان پُریسک مانند روسیه است. میادین عظیم گاز طبیعی رژیم صهیونیستی نظیر لیوان تان و کاریش ظرف سال‌های اخیر ظرفیت تأمین حجم قابل توجهی از نیاز اروپا را پیدا کرده‌اند (IEA, 2023). با تکمیل پروژه استخراج از میدان

کاریش، رژیم صهیونی بیش از ۱۰ میلیارد مترمکعب گاز مازاد بر نیاز داخلی تولید خواهد کرد که برای صادرات به اتحادیه اروپا امکان‌ساز است. طبق مقاله یک اندیشکده اروپایی، رژیم صهیونیستی قصد دارد گاز اضافی خود را از طریق زیرساخت‌های موجود به بنادر مایع‌سازی گاز مصر منتقل کند، طرحی که در سال ۲۰۲۲ موافقتنامه‌ای میان اتحادیه اروپا، مصر و رژیم صهیونیستی برای آن امضا شد (European Commission, 2022). این امر نشان‌دهنده پیوند مستقیم میان بُعد امنیتی و بعد اقتصادی حملات اخیر است.

هدف دیگر رژیم صهیونی در جنگ ۱۲ روزه را می‌توان رونق صادرات تسلیحات رژیم صهیونیستی به کشورهای عربی دانست. بحران ناشی از جنگ در منطقه، باعث افزایش نگرانی کشورهای عرب خلیج فارس از تهدیدات منطقه‌ای شده و در نتیجه انتظار می‌رود تقاضا برای سامانه‌های دفاعی و تسلیحات پیشرفته رژیم صهیونیستی را افزایش دهد. پیش از شروع این جنگ، وزارت دفاع رژیم صهیونی گزارش داده بود صادرات تسلیحات این کشور در سال ۲۰۲۲ به رکورد ۱۲٫۵ میلیارد دلار رسید که بالاترین سطح تاریخ است و تقریباً یک‌چهارم این درآمد معادل حدود ۲٫۷ میلیارد یورو از قراردادهایی با کشورهای عربی منطقه امضاءکنندگان توافق‌های عادی‌سازی رابطه حاصل شده بود. درمقایسه، سهم این کشورها در صادرات تسلیحات رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۲۱ تنها حدود ۹ درصد بود.

رژیم صهیونی در دهه اخیر توانسته است خود را به‌عنوان یکی از بازیگران برتر صادرات سامانه‌های پدافندی، سایبری و فناوری پهپادی مطرح کند. به‌دنبال حمله آمریکا به ایران و افزایش احساس ناامنی در منطقه، تقاضا برای سامانه‌های گنبد آهنین، حراس و فناوری‌های رهگیری سایبری افزایش یافته است (Jane's Defence Weekly, 2025). در هفته پس از حمله، وزارت دفاع رژیم صهیونیستی اعلام کرد سفارشات تسلیحاتی از امارات، بحرین و حتی هند به‌طور چشمگیری افزایش یافته است (Haaretz, 2025). این رشد نه‌فقط به افزایش صادرات منجر شده بلکه جایگاه شرکت‌های فناوری - نظامی رژیم صهیونی در بازار جهانی را تقویت کرده است؛ به‌عنوان مثال، ارزش سهام دو شرکت نظامی - دفاعی «البت سیستمز» و «رافائل» پس از حمله به ایران، به‌طور میانگین ۱۲ درصد افزایش یافت (Bloomberg, 2025). مقامات دفاعی رژیم صهیونی تأکید کرده‌اند که بی‌ثباتی جهانی و منطقه‌ای تقاضا برای سامانه‌های دفاع هوایی، پهپادها و موشک‌های رژیم صهیونیستی را افزایش می‌دهد و به‌همین جهت رژیم به‌طور مستمر توانایی‌های خود را برای تولید این

سامانه‌ها و تجهیزات تقویت می‌کند. جنگ با ایران می‌تواند به این روند شتاب بیشتری ببخشد.

رژیم صهیونی به‌ویژه پس از امضای توافق‌های ابراهیم، روابط نظامی - فنی نزدیکی با امارات متحده عربی، بحرین، مغرب و سودان برقرار کرده است. از سوی دیگر، در سایه تهدید موشکی و هسته‌ای ایران، کشورهای خلیج فارس گرایش بیشتری به خرید تسلیحات دارند تا بخشی از نیازهای دفاعی خود را پوشش دهند. حتی دولت‌های غربی نیز زمینه‌ساز این همکاری شده‌اند؛ مثلاً بسته‌های فروش جنگنده‌های F-35 به امارات و طرح‌های همکاری‌های موشکی با این کشور در حال پیشبرد است که بدون روابط نزدیک میان تل‌آویو و حاکمان عرب امکان‌پذیر نمی‌شد (Jerusalem Post, 2024). بدین ترتیب، تنش‌های ناشی از جنگ ایران و رژیم صهیونی می‌تواند موجب تسریع روند همکاری‌های تسلیحاتی میان رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای عرب خلیج فارس شود.

این همکاری‌ها نه تنها به افزایش درآمدهای بالای صادرات نظامی رژیم صهیونیستی می‌انجامد بلکه از دیدگاه امنیت ملی رژیم صهیونیستی، ارتقای توان بازدارندگی متحدانش در برابر ایران را به همراه دارد (Brom & Shapir, 2022). در چهارچوب واقع‌گرایی، این هم‌افزایی تسلیحاتی ابزاری برای «موازنه تهدید» و در چهارچوب ژئواکونومیک، ابزاری برای افزایش درآمدهای راهبردی و ارتقای جایگاه رژیم صهیونیستی در اقتصاد نظامی جهانی تلقی می‌شود.

رژیم صهیونی جنگ ۱۲ روزه را به فرصتی برای تقویت توان اقتصادی و بازارهای مالی داخلی خود تبدیل کرده است. اسموئل آبرامزون، اقتصاددان ارشد وزارت دارایی رژیم صهیونیستی، مدعی است حمله رژیم صهیونیستی به تأسیسات هسته‌ای و نظامی ایران موجب شده است ریسک‌های این کشور با از میان برداشتن یک تهدید وجودی و همچنین یک تهدید اقتصادی و خطرات ژئوپلیتیک، سرمایه‌گذاران را نسبت به کسب‌وکار با کشورهای همسایه خوش‌بین نماید (Calcalist, 2025). در نتیجه شاخص بورس و ارزش پول ملی تل‌آویو رشد کرده و به قله‌های تاریخی خود برسد. آدی برندر، رئیس بخش تحقیقات بانک مرکزی رژیم صهیونیستی، گفته است که در سال‌های آینده احتمالاً نیاز به هزینه‌های دفاعی بسیار بالای رژیم کاهش خواهد یافت و منابع داخلی آن به طرح‌های توسعه اقتصادی یا زیرساخت‌های غیرنظامی منتقل خواهد شد (Haaretz, 2025).

در سطح تحلیلی، این تحولات را می‌توان از منظر واقع‌گرایی ساختاری چنین

تفسیر کرد که امنیت نظامی - به‌عنوان بنیان اصلی بقا - شرط لازم برای شکوفایی اقتصادی است. رژیم صهیونیستی با حذف یک تهدید ساختاری، فضایی برای بازتولید سرمایه اقتصادی و مالی خود ایجاد کرده است. همزمان، در رهیافت ژئواکونومی می‌توان استدلال کرد که رژیم صهیونی این جنگ را به‌بازاری برای خلق «بازارندگی اقتصادی» تبدیل کرده است؛ به این معنا که جذب سرمایه خارجی، رونق بورس، و کاهش هزینه‌های نظامی، رژیم صهیونیستی را قادر می‌سازد جایگاه خویش را نه صرفاً در موازنه نظامی بلکه در رقابت اقتصادی - فناورانه منطقه‌ای نیز ارتقا دهد. به‌بیان دیگر، جنگ ۱۲ روزه نه تنها به بازتعریف ژئوپلیتیک امنیتی خاورمیانه کمک کرده بلکه زمینه‌ساز تحول در نقش‌آفرینی اقتصادی رژیم صهیونیستی در نظم منطقه‌ای نیز بوده است.

۴. تحلیل راهبردی چین در قبال جنگ ۱۲ روزه

در تحلیل ابعاد مختلف حمله ایالات متحده به تأسیسات هسته‌ای ایران، ارزیابی واکنش چین به‌عنوان بازیگر جهانی و شریک راهبردی تهران حائز اهمیت است. دولت چین از یک سو تلاش کرد موضعی محتاطانه و غیرمداخله‌گرانه اتخاذ کند و از سوی دیگر در رسانه‌های رسمی خود، نارضایتی از اقدام آمریکا را با الفاظی سیاسی بیان کرد. سخنگوی وزارت خارجه چین در نشست خبری خود، اقدام آمریکا را غیرسازنده، محل ثبات منطقه‌ای و ناقض منشور سازمان ملل خواند؛ اما مستقیماً به نام رژیم صهیونیستی یا همکاری اطلاعاتی میان واشینگتن و تل‌آویو اشاره‌ای نکرد (Xinhua, 2025). این موضع‌گیری ملایم را می‌توان در راستای راهبرد دائمی چین در خاورمیانه مبنی بر عدم‌مداخله سیاسی مستقیم، اجتناب از دوگانه‌سازی سیاسی، و حفظ روابط متوازن با تمام طرف‌ها ارزیابی کرد (Sun, 2024). با این حال، چین به‌صراحت از ایران نیز خواست خویش‌تنداری راهبردی نشان دهد تا مسیر گفتگوها باز بماند. به‌عبارت دیگر، چین در قبال حمله آمریکا به ایران، راهبردی دوگانه در پیش گرفته است و در عین مخالفت با اقدام نظامی و تأکید بر مذاکره در عمل، درصدد عدم‌مداخله و بهره‌برداری ضمنی از پیامدها است. این رفتار از منطق «عدم‌تعهد و حداکثر منافع» و راهبرد کلان پکن در پرهیز از درگیری مستقیم با آمریکا، به‌ویژه در مقطع زمانی حساسی که تنش‌های دریای چین جنوبی و پرونده تایوان در حال تشدید است، تبعیت می‌کند.

پکن، درحالی که از بی‌ثباتی در ایران نگران است، از موازنه‌ای بهره می‌برد که

ایران را به همکاری بیشتر با چین و غرب آسیا را به اتکای فزاینده به پکن سوق دهد. واکنش سرد چین به حمله آمریکا، می‌تواند ایران را بیش‌ازپیش به سمت همکاری راهبردی با پکن سوق داده و تعاملات اقتصادی، نظامی و فناوریانه خود با چین را افزایش دهد (Cooley & Nexon, 2020). ازسوی دیگر، موضع‌گیری خفیف چین به ایران این امکان را می‌دهد که همچنان به عنوان «شریک غیرمتعهد» ایران باقی بماند و درعین حال روابط خود با رژیم صهیونیستی، عربستان سعودی، و امارات را نیز حفظ کند. درواقع، بی‌ثباتی کنترل‌شده ایران ممکن است مطلوب‌ترین فرآیند برای چین باشد تا بدون ورود به درگیری مستقیم، نفوذ خود را در هر دو سوی خلیج فارس گسترش دهد (Wigell & et al., 2018).

مع‌الوصف، حمله به ایران می‌تواند قیمت جهانی نفت را افزایش دهد و به اقتصاد انرژی بر چین فشار وارد آورد. طبق برآورد بلومبرگ، پس از حمله، قیمت نفت برنت به بالاترین میزان خود در ۱۸ ماه گذشته برسد (Bloomberg, 2025). چین حدود ۳۰ درصد از نفت وارداتی خود را از خلیج فارس تأمین می‌کند و هرگونه بی‌ثباتی در تنگه هرمز، تهدیدی برای امنیت انرژی آن است. تهدید به بستن تنگه هرمز یا بی‌ثباتی در خلیج فارس، هزینه‌های حمل‌ونقل انرژی برای چین را افزایش خواهد داد. چین بزرگ‌ترین واردکننده نفت از ایران در سال‌های اخیر علی‌رغم تحریم‌ها بوده است و هرگونه بحران جدی در تأسیسات ایران یا قطع صادرات نفت، امنیت انرژی چین را تهدید می‌کند. سهم ایران در تأمین نفت چین پس از تحریم‌ها، به‌رغم کاهش رسمی، از طریق واسطه‌ها همچنان قابل توجه بوده است (CEIC, 2024). در تحلیل‌هایی که در روزنامه‌های دولتی چین مانند گلوبال تایمز منتشر شد، تأکید شده بود که حمله به ایران، اقدامی تحریک‌آمیز است که ممکن است تنش‌ها را در مسیر انرژی جهانی افزایش دهد.

همچنین، حمله آمریکا به ایران می‌تواند موجب اختلال در سرمایه‌گذاری‌های چین، از جمله پروژه‌های زیرساختی، پالایشگاه‌های مشارکتی، و توافق بلندمدت ۲۵ ساله شود. ایران یکی از حلقه‌های کلیدی در طرح «یک کمربند - یک جاده» چین به‌شمار می‌رود. ناپایداری در ایران، مسیرهای زمینی و انرژی را که چین برای اتصال به غرب آسیا، اروپا و آفریقا در نظر گرفته، تهدید می‌کند. ثبات ایران برای اجرای پروژه‌هایی مانند: کریدور چین - قزاقستان - ایران - ترکیه و نیز کریدور شرق به غرب در آسیای میانه ضروری است (Zhao, 2023). همچنین علاوه‌براین، تقویت حضور نظامی آمریکا در منطقه، به معنای کاهش حاشیه مانور ژئواستراتژیک چین

خواهد بود (Wang & Xu, 2024).

در مجموع، چین در این بحران، میان دو ملاحظه متضاد قرار دارد. از یک سو مایل به حفظ روابط با آمریکا و پرهیز از تشدید تنش است و از سوی دیگر، امنیت انرژی، ثبات مسیرهای ترانزیتی و موقعیت راهبردی ایران را به عنوان بخشی از طرح‌های کلان خود، حیاتی می‌داند. همین دوگانگی باعث شده موضع چین به شکلی پیچیده و چندوجهی رقم بخورد. چین به عنوان خریدار اصلی نفت ایران ترجیح داد از مسیر دیپلماسی بحران را مدیریت کند و حتی گفته می‌شود آمریکا با چراغ سبز نشان دادن به ادامه خرید نفت ایران توسط چین علی‌رغم تحریم‌ها، عملاً رضایت پکن را برای کنار ایستادن جلب کرد (Falakshahi & et al., 2025).

از منظر واقع‌گرایی ساختاری، رفتار چین بازتابی از ضرورت «بقا در نظام آنارشیک» است؛ یعنی اجتناب از روبرویی مستقیم با آمریکا و درعین حال حفظ دسترسی به منابع حیاتی انرژی. در چهارچوب ژئواکونومیک نیز می‌توان گفت چین در این بحران تلاش کرد از طریق ابزارهای اقتصادی - شامل انرژی، سرمایه‌گذاری، و کریدورهای ترانزیتی - بیشترین منفعت را با کمترین هزینه سیاسی به دست آورد. به بیان دیگر، چین با ترکیب احتیاط دیپلماتیک و بهره‌برداری اقتصادی، راهبردی را در پیش گرفت که «بازدارندگی نظامی آمریکا» را با «نفوذ ژئواکونومیک خود» موازنه کند.

۵. تحلیل رفتار روسیه در جنگ ۱۲ روزه

روسیه طی دو دهه گذشته تلاش کرده است جایگاه خود را به عنوان بازیگری تأثیرگذار در خاورمیانه بازسازی کند. نزدیکی با ایران، مشارکت در جنگ سوریه، حمایت از محور مقاومت و مخالفت با هژمونی آمریکا، مؤلفه‌های اصلی سیاست منطقه‌ای کرملین بوده‌اند. با این حال، حمله آمریکا به ایران با واکنشی سرد، محتاطانه و مبهم از سوی روسیه مواجه شد، موضوعی که ناظران بین‌المللی آن را نشانه‌ای از تعارض منافع پنهان میان تهران و مسکو ارزیابی کردند. وزارت خارجه روسیه در بیانیه‌ای که کمتر از ۲۴ ساعت پس از حمله منتشر شد، نگرانی عمیق خود را از نقض حاکمیت ایران ابراز کرد؛ اما آن را به عنوان تهدید علیه منافع روسیه معرفی نکرد (TASS, 2025). این رفتار نشان می‌دهد که روسیه حاضر به ورود مستقیم در منازعات، حتی علیه شرکای راهبردی خود نیست. از منظر واقع‌گرایی ساختاری، این امر بیانگر پایبندی کرملین به منطق بقا در نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ جایی که تعهد بیش‌ازحد به یک متحد می‌تواند ظرفیت مانور در برابر قدرت‌های بزرگ را محدود کند.

جایگاه روسیه در بحران اخیر ایران نه روشن و شفاف بلکه پیچیده و دوگانه است. از یک سو، روسیه ایران را به عنوان متحد ژئوپلیتیکی علیه نظم لیبرال غربی ارزیابی می کند و از سوی دیگر، از تداوم تنش در خاورمیانه برای منافع اقتصادی، ژئوپلیتیکی و انحراف تمرکز غرب از جنگ اوکراین بهره برداری می کند. نخست آنکه بی ثباتی در منطقه خاورمیانه، به ویژه حمله به تأسیسات انرژی ایران، به صورت غیرمستقیم به افزایش قیمت جهانی نفت و گاز منجر شود. این امر به نفع روسیه است که به واسطه تحریم های غرب، نیازمند تقویت درآمدهای ارزی از محل صادرات انرژی است (IEA, 2025). دوم آنکه تضعیف زیرساخت های صادراتی ایران، رقابت تهران با مسکو در بازارهای انرژی شرق آسیا و اروپای شرقی را کاهش می دهد. اگر ایران به واسطه حملات نظامی یا تحریم های ثانویه، نقش مؤثری در بازار انرژی ایفا نکند، بخشی از سهم صادرات گاز و نفت آن می تواند در میان مدت به نفع روسیه مصادره شود (Figuerola, 2024). سوم آنکه وقفه در روند احیای روابط ایران با غرب، که می تواند منجر به بازگشت شرکت های اروپایی و آسیایی به بازار ایران شود، برای مسکو مطلوب است. این امر باعث می شود ایران در مدار وابستگی فنی - نظامی به روسیه قرار گیرد. روس ها از افزایش وابستگی راهبردی ایران به خود در زمینه های تسلیحاتی، هسته ای و فناوری های پیشرفته سود می برند (Carnegie Moscow Center, 2024). این بخش دقیقاً با منطق ژئواکونومیک پیوند دارد؛ زیرا روسیه از ضعف نسبی ایران برای افزایش قدرت چانه زنی خود بهره برداری می کند.

نکته دیگری که در تحلیل رفتار روسیه باید در نظر گرفت رقابت پنهان روسیه با ایران در نفوذ منطقه ای است. گرچه ایران و روسیه در ظاهر متحد یکدیگر هستند؛ اما در سوریه، عراق و قفقاز جنوبی، رقابت های ژئوپلیتیکی میان آن ها جریان دارد. از این منظر، به نظر می رسد روسیه تمایل چندانی ندارد ایران به عنوان یک قدرت منطقه ای مستقل و تصمیم ساز ظاهر شود. بی ثبات سازی ایران از سوی آمریکا، از منظر کرملین می تواند به کاهش نفوذ منطقه ای تهران و افزایش اتکالی راهبردی آن به مسکو منجر شود (Trenin, 2023). در سوریه، حمله به ایران باعث شد تمرکز تهران از میدان های عملیات سوریه کاهش یافته و موضع روسیه در مدیریت توافقات با ترکیه و رژیم صهیونی تقویت شود. مسکو همواره تلاش کرده نقش میانجی حاکم بین بازیگران منطقه ای باقی بماند، نقشی که با قدرت یابی بیش از حد ایران ممکن است تضعیف شود.

مع الوصف، حمله آمریکا و رژیم صهیونی به ایران می تواند مخاطرات بلندمدت

برای روسیه به همراه داشته باشد و در بلندمدت موقعیت روسیه را تضعیف کند. نخست آنکه، در صورت گسترش تنش‌ها و تبدیل درگیری به جنگ منطقه‌ای، مسیرهای انرژی روسیه از دریای خزر تا مدیترانه آسیب‌پذیر خواهند شد. ثانیاً، افکار عمومی در جهان اسلام، که به روسیه به‌عنوان شریک راهبردی ایران می‌نگرند، ممکن است در صورت سکوت مسکو، به آن بی‌اعتماد شوند (Valdai Club, 2024). به‌علاوه، تضعیف بیش‌ازحد ایران، می‌تواند موجب افزایش نفوذ چین در ساختارهای امنیتی و اقتصادی منطقه شود؛ روندی که با بلندپروازی‌های روسیه در نظم اوراسیایی در تضاد است. همچنین، در صورتی که درگیری ایران و آمریکا به جنگ گسترده منجر شود، ممکن است پروژه‌های روسیه در ایران از جمله نیروگاه بوشهر، قراردادهای تسلیحاتی، یا برنامه همکاری اوراسیایی در خطر قرار گیرد (Rumer, 2023). از این رو، روسیه خواهان فروپاشی یا درگیری تمام‌عیار ایران نیست و ترجیح می‌دهد سطح بحران کنترل شده باقی بماند و به‌همین جهت ناچار به مدیریت ظریف میان بی‌ثبات‌سازی ایران و حفظ هم‌پیمانی حداقلی با آن خواهد بود. تحلیل‌گران معتقدند کرملین همواره طبق رویه بلندمدت خود، از بیش‌ازحد متعهد شدن به یک شریک اجتناب می‌کند تا بتواند نفوذ خود در منطقه را بدون دردسر حفظ کند (Thomas & Zanotti, 2025).

۶. رفتار و مواضع سایر کشورها

کشورهای اروپایی و برخی دولت‌های آسیایی از همان ابتدا نگرانی و مخالفت خود را با گسترش جنگ اعلام کردند. اتحادیه اروپا خواستار خویشتن‌داری شد و چندین قدرت اروپایی از جمله فرانسه و آلمان، رژیم صهیونیستی را به ماجراجویی خطرناک متهم کردند که می‌تواند کل منطقه را بی‌ثبات کند. شورای روابط خارجی اروپا در تحلیلی تند عنوان کرد رژیم صهیونیستی به عامل اصلی بی‌ثباتی خاورمیانه تبدیل شده و منافع کلیدی اروپا را تهدید می‌کند و از دولت‌های اروپایی خواست اشتباهات جنگ عراق ۲۰۰۳ را تکرار نکرده و به‌جای همراهی با ماجراجویی نظامی، فوراً دیپلماسی و فشار برای آتش‌بس را در پیش گیرند (Lovatt, 2025).

در روزهای نخست، برخی دولت‌های اروپا حتی از اقدام رژیم صهیونیستی حمایت ضمنی کردند - یک دیپلمات اروپایی اظهار داشته بود که رژیم صهیونیستی در حال اجرای «کار کثیف ما» (مقابل با ایران) است - اما با طولانی‌تر شدن جنگ و احتمال مداخله مستقیم آمریکا، لحن اروپا تغییر کرد. بیانیه‌های مشترک تندی صادر شد که

خواستار توقف فوری حملات رژیم صهیونیستی و عدم ورود آمریکا به جنگ بود. برخی تحلیل‌گران اروپایی پا را فراتر گذاشته و پیشنهاد دادند اروپا از اهرم‌هایی نظیر تعلیق همکاری‌های نظامی با رژیم صهیونیستی یا حتی تحریم اقتصادی تل‌آویو استفاده کند تا این کشور را به بازگشت به میز مذاکره وادار نماید (Lovatt, 2025). هرچند این پیشنهادات هرگز عملی نشدند؛ اما نشان‌دهنده شکافی بود که میان رژیم صهیونیستی و برخی هم‌پیمانان غربی‌اش در اروپا بر سر مدیریت این بحران پدید آمد.

از منظر واقع‌گرایی ساختاری، این تغییر موضع اروپا بازتابی از دغدغه‌های امنیتی و تلاش برای اجتناب از گرفتارشدن در جنگی منطقه‌ای بود که می‌توانست منافع حیاتی اروپا را تهدید کند. درعین حال، از منظر نهادگرایی لیبرال، تأکید بر ابزارهایی چون دیپلماسی چندجانبه، فشار اقتصادی، و مقایسه با جنگ عراق ۲۰۰۳، نشان‌دهنده الگوی رفتاری اروپا در ترجیح «مدیریت بحران از مسیر نهادها» به جای «همراهی بی‌قید و شرط با متحدان نظامی» است. شاید به همین دلیل بود که رژیم صهیونیستی سعی کرد با خاتمه سریع جنگ در کمتر از دو هفته از تعمیق انزوای سیاسی خود جلوگیری کند. پس از اعلام آتش‌بس در ۲۴ ژوئن ۲۰۲۵، بسیاری از مخالفت‌های بین‌المللی فروکش کرد و تمرکز جامعه جهانی به مذاکرات پساجنگ معطوف شد (IAI, 2025).

ایران در شرایط پساجنگ نیازمند بازدارندگی ترکیبی و چندلایه است. هرچند اولین سطح بازدارندگی تقویت توان نظامی و هسته‌ای کشور است؛ اما این سطح از بازدارندگی کفایت نمی‌کند و باید با گزینه‌های راهبردی در سیاست خارجی، دیپلماسی اقتصادی و سیاست‌های اقتصاد داخلی ترکیب شود. در ادامه این مقاله به توضیح هریک از این مؤلفه‌های بازدارندگی می‌پردازیم.

در سطح نظامی، توسعه ظرفیت‌های موشکی نقطه‌زن، دفاع هوایی لایه‌ای و راهبردهای نبرد نامتقارن در منطقه ازجمله اولویت‌هاست. حمله اخیر نشان داد که وابستگی بیش‌ازحد ایران به زیرساخت‌های متمرکز و آشکار هسته‌ای، یک آسیب‌پذیری راهبردی است. در پاسخ، ایران باید به‌سوی چندلایه‌سازی ساختار دفاعی، پراکندگی زیرساخت‌ها، و تنوع در ظرفیت‌های بازدارنده هسته‌ای - سایبری - پهنای حرکت کند (IAEA, 2025). این همان منطقی است که واقع‌گرایی ساختاری بر آن تأکید می‌گذارد: بازدارندگی صرفاً محصول قدرت سخت نیست بلکه در پیوند با توزیع قابلیت‌ها و کاهش آسیب‌پذیری‌ها معنا می‌یابد.

از منظر سیاست خارجی، تحولات اخیر در محور مقاومت و حمله نظامی اخیر به

تأسیسات نظامی و هسته‌ای ایران، سیاست خارجی جمهوری اسلامی را وارد مرحله‌ای کرده است که در آن نه تنها دفاع از منافع ملی بلکه بازطراحی کل منظومه کنش خارجی ضرورت می‌یابد. در این چهارچوب، سیاست خارجی ایران باید در سه سطح منطقه‌ای، بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی بر مبنای ترکیبی از نرمش راهبردی، پایداری فعال، و تعامل هوشمندانه با فرصت‌های بین‌المللی همراه با ابتکار عمل سیاسی و روایت‌سازی هوشمندانه در عرصه بین‌الملل سازمان‌دهی شود (Cooley & Nexon, 2020). در واقع، اگر منطق واقع‌گرایی ساختاری به ایران توصیه می‌کند خود را در برابر ائتلاف آمریکا - رژیم صهیونیستی بازتعریف کند، رهیافت ژئواکونومیک هشدار می‌دهد که بدون پیوند دادن این بازتعریف به مسیرهای اقتصادی و شبکه‌های همکاری بین‌المللی، بازدارندگی پایدار حاصل نمی‌شود.

در همین ارتباط، پاسخ راهبردی ایران به حمله آمریکا - رژیم صهیونیستی مستلزم دیپلماسی چندجانبه فعال و احیای روابط با بلوک‌های جدید قدرت است. ایران باید از فرصت ایجادشده برای تحکیم پیوند با قدرت‌های غیرغربی نظیر چین، روسیه و اعضای گروه بریکس بهره‌گیرد. عضویت ایران در سازمان‌های منطقه‌ای مانند بریکس، شانگهای و اگو باید از یک پیوست سمبلیک به نقش مؤثر در تعریف سیاست‌های مشترک ارتقا یابد (Tellis, 2023). برگزاری نشست فوق‌العاده سازمان همکاری شانگهای یا بریکس پلاس با موضوع حمله به ایران می‌تواند تهران را به‌عنوان قربانی یکجانبه‌گرایی معرفی نماید (Acharya, 2017). این ابتکارها همسو با رهیافت ژئواکونومیک است که بر ائتلاف‌سازی اقتصادی - سیاسی برای کاهش وابستگی به بلوک غرب تأکید می‌کند.

یکی از پیچیدگی‌های سیاست خارجی کشور، دوگانه وابستگی یا توازن است. یکی از چالش‌های کلیدی ایران، مدیریت رقابت بدون گرفتار شدن در وابستگی به یکی از دو قدرت بزرگ است. چین به‌رغم روابط اقتصادی گسترده با ایران، همواره رویکردی محتاطانه و مصلحت‌گرایانه در مواجهه با تحریم‌ها و فشارهای آمریکا اتخاذ کرده است؛ بنابراین، اتکای کامل به چین می‌تواند ظرفیت چانه‌زنی ایران را کاهش دهد (Sun, 2024). در نقطه مقابل، ایالات متحده نشان داده است که تمایل به تعامل با ایران را صرفاً در صورت عقب‌نشینی کامل از محور مقاومت، فناوری هسته‌ای و روابط با چین بررسی خواهد کرد. در نتیجه، ایران باید راهبردی مبتنی بر توازن نسبی اتخاذ کند که بتواند هم از فرصت‌های اقتصادی چین بهره‌برداری کند و هم در برابر فشارهای آمریکا ظرفیت مانور داشته باشد (Acharya, 2017). این همان سیاست

«موازنه‌سازی نرم» است که از ترکیب واقع‌گرایی و ژئواکونومی نشئت می‌گیرد. در کنار مقابله با محور واشینگتن - تل‌آویو، ایران باید روابط خود را با کشورهای چون فرانسه، آلمان، آفریقای جنوبی، برزیل، مالزی، و اندونزی تقویت کند. بسیاری از این کشورها از تداوم بحران در خاورمیانه متضرر می‌شوند و می‌توانند در راستای توازن سیاستی در مجامع بین‌المللی با ایران همراه شوند (Acharya, 2014). این الگو عملاً ایران را از یک بازیگر صرفاً منطقه‌ای به یک کنشگر چندسطحی ارتقا می‌دهد. بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی و حقوقی بین‌المللی راهکار مؤثر دیگری است که باید با جدیت دنبال شود. در جهان امروز، نبرد روایت‌ها گاه مؤثرتر از نبردهای نظامی است. ایران باید با روایت‌سازی هدفمند، افکار عمومی بین‌المللی را با خود همراه کند. در دوره‌ای که جنگ‌ها نه‌فقط در میدان نبرد بلکه در افکار عمومی جهان جریان دارند، ایران باید در عرصه رسانه‌های جهانی، شبکه‌های اجتماعی و سکوه‌های بین‌المللی روایت خود را از واقعیت‌تهاجم آمریکا و رژیم صهیونیستی و حق دفاع مشروع منتشر کند. روایت رسانه‌ای مؤثر از قربانی‌شدن ایران در یک حمله پیش‌دستانه بدون مجوز شورای امنیت می‌تواند افکار عمومی جهان جنوب را با ایران همسو کند. این امر با راه‌اندازی شبکه‌های چندزبانه، استفاده از ظرفیت‌های نخبگان بین‌المللی، و تعامل با اندیشکده‌ها و رسانه‌های فرامنطقه‌ای امکان‌پذیر است (Nye, 2004). از منظر نظری، این بُعد را می‌توان مکمل قدرت سخت دانست که «بازدارندگی نرم» را در سطح بین‌المللی می‌سازد.

نظام حقوقی بین‌الملل، اگرچه در موارد مشابه معمولاً جانب قدرت‌ها را می‌گیرد؛ اما می‌تواند به‌عنوان یک ابزار مکمل برای مشروع‌سازی موضع ایران به‌کار رود. ایران باید از ظرفیت حقوقی سازمان ملل، شورای حقوق بشر، دادگاه بین‌المللی دادگستری و نهادهای غیردولتی برای طرح شکایت و افشای نقض حقوق بین‌الملل توسط آمریکا و رژیم صهیونیستی بهره‌گیرد (Sands, 2018). فعال‌سازی ظرفیت‌های حقوقی و مشروعیت‌سازی دفاع مشروع، مستلزم استفاده از سازوکارهای حقوق بین‌الملل نظیر ماده ۵۱ منشور ملل متحد، دادگاه بین‌المللی دادگستری، شورای حقوق بشر، گزارشگر ویژه آثار منفی تحریم‌ها، و حتی دیوان بین‌المللی کیفری است. از این طریق می‌توان حمله پیش‌دستانه و نقض قوانین بین‌المللی توسط آمریکا و رژیم صهیونیستی را اثبات کرده و مشروعیت پاسخ دفاعی ایران را تثبیت نمود (UN Charter, 1945). در این چهارچوب، حقوق بین‌الملل نه‌تنها ابزار محدودکننده بلکه به‌مثابه «قدرت نرم حقوقی» می‌تواند در کنار ظرفیت‌های سخت و ژئواکونومیک، بخشی از بازدارندگی چندلایه ایران باشد. چنین رویکردی، ضمن تضعیف مشروعیت

مهاجمان، زمینه‌ساز انزوای سیاسی آن‌ها و تقویت روایت ایران به‌عنوان قربانی تجاوز و مدافع نظم حقوقی بین‌المللی خواهد شد.

۷. سیاست دیپلماسی اقتصادی ایران در دوره پساجنگ

در سایه تهدیدات مداوم نظامی از سوی آمریکا و رژیم صهیونیستی و پس از حمله مستقیم اخیر به تأسیسات هسته‌ای ایران، ضرورت اتخاذ سیاست‌هایی فراتر از پاسخ صرفاً نظامی برای ایجاد بازدارندگی به‌شدت افزایش یافته است. در این میان، دیپلماسی اقتصادی به‌عنوان یکی از ابزارهای کلیدی می‌تواند با افزایش هزینه‌های اقدام نظامی برای مهاجمان و متحدان منطقه‌ای آن‌ها، مانعی ساختاری در برابر تکرار چنین حملاتی ایجاد کند (Cooley & Nexon, 2020).

در جهانی که اقتصاد در خط مقدم جنگ‌های نوین قرار گرفته است، دیپلماسی اقتصادی به یکی از ارکان اصلی بازدارندگی کشورها بدل شده است (Nye, 2021). جمهوری اسلامی ایران نیز، در کنار ظرفیت‌های نظامی و سیاسی خود، نیازمند طراحی یک نقشه راه نظام‌مند، چندجانبه و مرحله‌بندی‌شده برای بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی در عرصه بین‌الملل است. تنها در صورتی که منافع دیگر کشورها با ثبات و امنیت ایران گره بخورد، هزینه‌های سیاسی و اقتصادی هرگونه اقدام نظامی علیه ایران برای آنان به اندازه‌ای بالا خواهد رفت که بازدارندگی واقعی محقق شود (Momani, 2019).

حتی در شرایط تحریم، دیپلماسی اقتصادی ایران می‌تواند با ترکیب واقع‌گرایی، انعطاف و شبکه‌سازی منطقه‌ای به ابزاری برای بازدارندگی مؤثر تبدیل شود. تجربه کشورهای چون روسیه و ونزوئلا نشان می‌دهد که با طراحی خلاقانه و هماهنگی میان نهادهای حاکمیتی، می‌توان بخشی از این ظرفیت را بالفعل ساخت (Babkina & Malle, 2021)؛ بنابراین، با وجود فشارهای حداکثری و استمرار تحریم‌های مالی، بانکی و انرژی، ایران می‌تواند و باید دیپلماسی اقتصادی را به‌عنوان ابزار بازدارندگی هوشمندانه و کاهش آسیب‌پذیری ملی فعال کند (IMF, 2021).

از منظر عملیاتی، دیپلماسی اقتصادی فعال مستلزم تنوع‌بخشی هدفمند به شرکای راهبردی تجاری و انرژی کشور است. وابستگی بیش‌ازحد به تعداد محدودی شریک اقتصادی - به‌ویژه در حوزه انرژی - یکی از آسیب‌پذیری‌های ساختاری ایران محسوب می‌شود. تنوع‌بخشی در روابط اقتصادی، به‌ویژه با قدرت‌های درحال‌ظهور، می‌تواند به شکل‌گیری شبکه‌ای از منافع متقابل بینجامد که امنیت ایران را برای آن

کشورها به مسئله‌ای حیاتی بدل سازد؛ برای نمونه، تکمیل خط لوله گاز ایران - پاکستان و در صورت امکان گسترش آن به هند، می‌تواند منافع انرژی محور مشترکی ایجاد کند که در صورت تهدید نظامی علیه ایران، هزینه سیاسی و اقتصادی آن برای سایر بازیگران نیز محسوس باشد (Figueroa, 2024). همچنین، احیای دیپلماسی نفتی با کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین از جمله ونزوئلا، الجزایر و نیجریه می‌تواند فرصت‌های صادراتی تازه‌ای برای ایران فراهم سازد و از انزوای انرژی جلوگیری کند. تحلیل‌های ژئواکونومیک نشان می‌دهد که چنین شبکه‌ای از وابستگی‌های متقابل تجاری، به‌ویژه با کشورهایی که در تعامل با غرب دچار تنش یا رقابت‌اند، می‌تواند به یک بازدارندگی اقتصادی ساختاری برای ایران منجر شود (Wigell & et al., 2018).

یکی از اصول محوری در بازدارندگی اقتصادی آن است که کشورها با گره‌زدن منافع بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به ثبات داخلی خود، هزینه هرگونه اقدام نظامی علیه خود را افزایش دهند. ایران می‌تواند با مشارکت فعال در پروژه‌های انرژی، حمل‌ونقل، ترانزیت و کریدورهای بین‌المللی (نظیر کریدور شمال - جنوب و ابتکار کمربند - راه)، کشورهای ثالث مانند هند، چین، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی را درگیر پروژه‌هایی کند که آسیب‌پذیر شدن ایران به‌مثابه تهدید مستقیم منافع آنان تلقی شود (Ehteshami & Horesh, 2021).

در همین راستا، ایران می‌تواند با قدرت‌های نوظهور همچون چین، روسیه، هند و ترکیه، قراردادهای سرمایه‌گذاری مشروط به امنیت منعقد کند؛ به‌گونه‌ای که واگذاری بخشی از پروژه‌های بندری، ریلی یا نفتی به شرکت‌های این کشورها، منوط به نقش‌آفرینی مؤثر آن‌ها در جلوگیری از تشدید بحران یا حمله نظامی گردد. این مدل، نوعی امنیت از رهگذر درهم‌تنیدگی منافع ایجاد می‌کند (Zhao, 2023). اجرای چنین سیاستی در شرایط تحریم مستلزم مذاکرات محرمانه، دیپلماسی ثانویه و قراردادهای منعطف و مرحله‌بندی شده است؛ اما تجربه روسیه و چین در سوریه و آسیای مرکزی نشان داده که این الگو قابلیت تحقق دارد (Lo, 2020).

افزون بر آن، ایران باید عضویت خود در نهادهایی نظیر سازمان همکاری شانگهای، بریکس پلاس، اگو و دی-۸ را از سطح نمادین به ابزار واقعی سیاست‌گذاری ارتقا دهد. این بلوک‌ها امکان تقویت تجارت دوجانبه با ارزش‌های محلی، ایجاد نظام‌های پرداخت جایگزین سوئیفت و راه‌اندازی بازارهای سرمایه منطقه‌ای را فراهم می‌کنند (BRICS Policy Center, 2023).

یکی از ابزارهای راهبردی در دیپلماسی اقتصادی ایران، انعقاد توافقات بلندمدت صادرات انرژی با چین، هند، پاکستان، ترکیه و حتی برخی کشورهای اروپایی است. این توافقات باید چنان طراحی شوند که ایجاد یا استمرار بحران امنیتی در ایران به معنای تهدید مستقیم امنیت انرژی این کشورها تعبیر شود (IEA, 2024). در کنار آن، اصلاح سازوکارهای مالی و کاهش وابستگی به دلار می‌تواند مهم‌ترین ابزار فشار ایالات متحده را بی‌اثرتر سازد. ایران باید سامانه‌های تسویه مالی دوجانبه و چندجانبه با ارزهای غیردلاری (یوان، روبل، روپیه، لیر) را توسعه دهد و همزمان به سامانه‌های جایگزین سوئیفت مانند CIPS چین یا SPFS روسیه بپیوندد (IEA, 2024). توسعه زیرساخت‌های پرداخت بین‌المللی با استفاده از رمزارزهای دولتی نیز می‌تواند دامنه نفوذ مالی آمریکا را محدودتر کند. تجربه روسیه در تحریم‌های ۲۰۲۲ نشان داد که این ابزارها هرچند رهایی‌بخش کامل نیستند؛ اما تاب‌آوری مالی را افزایش می‌دهند (Kirişci & Toygür, 2023).

ازسوی دیگر، تنوع‌بخشی صادرات غیرنفتی به اقتصادهای بزرگ غیرغربی همچون برزیل، اندونزی، آفریقای جنوبی، مکزیک و هند، و تقویت پیوندهای اقتصادی - سیاسی متقابل با کشورهایی که کرسی در نهادهای بین‌المللی دارند، می‌تواند قدرت‌نمایی اقتصادی غیرمستقیم ایران را در صحنه جهانی افزایش دهد (Sachs, 2023). بدین ترتیب، بازدارندگی اقتصادی زمانی محقق می‌شود که تهران بتواند خود را به‌عنوان بازیگری اقتصادی مؤثر، باثبات و ضروری برای منطقه و فرامنطقه معرفی کند؛ وضعیتی که هزینه‌های حمله به ایران را برای دیگران سنگین و پیامدهای آن را غیرقابل پیش‌بینی می‌سازد.

در کنار همه این‌ها، تقویت نقش ایران در کریدورهای ترانزیتی و انرژی منطقه‌ای یکی از سیاست‌های کلیدی در مقابله با جنگ ترکیبی آمریکا - رژیم صهیونیستی است. ایران حتی تحت تحریم، به‌دلیل موقعیت جغرافیایی ممتاز خود در ترانزیت کالا، انرژی، برق و خدمات حمل‌ونقل، می‌تواند با تکمیل کریدور شمال - جنوب، فعال‌سازی مسیر بندر چابهار تا آسیای میانه، و ارائه خدمات لجستیکی به کشورهای محصور (افغانستان، ارمنستان، ترکمنستان) نفوذ اقتصادی خود را به‌ایزاری برای بازدارندگی منطقه‌ای بدل کند (Ebrahim-zadeh & Mesgaran, 2021).

باین‌حال، نقطه آغاز هرگونه دیپلماسی اقتصادی مؤثر، تقویت پایه‌های داخلی است. بدون ثبات نرخ ارز، کنترل تورم و کاهش ریسک‌های نظام بانکی و حقوقی، هیچ پیمان خارجی پایدار نخواهد بود.

۸. الزامات سیاست اقتصاد داخلی ایران در دوران پساجنگ

در کنار دیپلماسی خارجی و توان دفاعی، سیاست اقتصاد داخلی نقشی کلیدی در افزایش تاب‌آوری و ایجاد بازدارندگی پایدار در برابر تهدیدات نظامی ایفا می‌کند (Kharrazi & Fadavi, 2021). این رویکرد ذیل نظریه «تاب‌آوری ملی» قابل فهم است که تأکید دارد کشورها باید ظرفیت‌های اقتصادی، اجتماعی و حکمرانی خود را به نحوی سازمان دهند که در برابر شوک‌های خارجی و داخلی پایدار بمانند (Boin & et al., 2010). اقتصاد داخلی ایران باید به مرکز ثقل مقاومت ملی تبدیل شود. این امر مستلزم تلفیق حکمرانی چابک، برنامه‌ریزی دقیق، عدالت اجتماعی و مشارکت فراگیر مردمی است (Mehrara & Mousavi, 2022). در صورت تحقق این سیاست‌ها، تاب‌آوری اقتصادی کشور نه تنها حفظ بلکه تقویت خواهد شد.

در شرایطی که احتمال تکرار حملات نظامی یا افزایش فشارهای ترکیبی دشمنان وجود دارد، اقتصاد ملی باید به گونه‌ای سامان یابد که هم نیازهای معیشتی مردم را تأمین کند، هم منابع راهبردی کشور را مدیریت‌پذیر سازد و هم به ابزار مقاومت ملی تبدیل شود (Taghavi & Mohseni, 2019). در تقاطع حمله نظامی و فشار اقتصادی، اقتصاد داخلی ایران به میدان اصلی تقابل تبدیل شده است (Salehi-Safahani, 2023). موفقیت در این میدان نه فقط برای حفظ ثبات درونی بلکه برای افزایش قدرت چانه‌زنی در سطح بین‌المللی حیاتی است (Rodrik, 2020). از منظر «اقتصاد سیاسی امنیتی»، هر اصلاح اقتصادی داخلی در شرایط جنگ ترکیبی عملاً بُعدی از سیاست امنیت ملی محسوب می‌شود (Buzan & et al., 1998). در این قسمت، به اصول و راهبردهای سیاست اقتصاد داخلی ایران برای تقویت تاب‌آوری، پایداری اجتماعی، و مقابله با جنگ ترکیبی پرداخته می‌شود.

در حالی که ایران درگیر یکی از پیچیده‌ترین تقابل‌های نظامی - اقتصادی با قدرت‌های جهانی است، سیاست اقتصادی داخلی باید نقش ستون فقرات مقاومت ملی را ایفا کند. مهم‌ترین اهداف کلان سیاست اقتصاد داخلی در شرایط جنگ نیمه‌سخت یا تمام‌عیار عبارت‌اند از: حفظ تاب‌آوری معیشتی و روانی جامعه (World Bank, 2021)، تأمین منابع پایدار برای ادامه مقاومت اقتصادی و دفاعی (Katzman, 2022)، ممانعت از فرسایش سرمایه اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی (Asadzadeh, 2023)، ایجاد سیستم توزیع هوشمند منابع و یارانه‌ها در شرایط بحرانی (Mehrara & Bazrafshan, 2022)، و خنثی‌سازی تحریم‌ها از طریق اقتصاد چرخشی، غیردلاری، و بازتخصیص داخلی (Parsi & Vaez, 2019; Alikhani, 2020). تحقق

این اهداف مستلزم تداوم اصلاح نظام بانکی، مالیاتی، مقررات گمرکی، توسعه زیرساخت‌های صادراتی و نهادهای حکمرانی اقتصادی است (Azimi, 2022). تاب‌آوری داخلی، پشتیبانی مردمی، کارآمدی اقتصادی و تقویت تولید داخلی، مؤلفه‌های کلیدی برای بازدارندگی در چنین نبردی هستند. اقتصاد داخلی ایران باید به پایگاه پشتیبانی نبرد ژئواکونومیک بدل شود. این امر نیازمند بازطراحی سیاست‌های مالی، بودجه‌ای، تولیدی، رفاهی و رسانه‌ای است. تنها در صورت موفقیت در میدان داخل، دیپلماسی خارجی و بازدارندگی بین‌المللی به نتایج ملموس خواهد رسید (Hakimian, 2023; Mousavian, 2020). این همان چیزی است که نظریه «امنیت داخلی در روابط بین‌الملل» بر آن تأکید دارد: یعنی توان اقتصادی درونی یک کشور، زیربنای اصلی قدرت بازدارندگی و اعتبار سیاست خارجی آن است (Williams, 2008).

ایجاد شبکه‌های حمایتی هدفمند برای اقشار ضعیف، کنترل قیمت کالاهای اساسی، و اولویت‌بخشی به بودجه‌های اجتماعی از الزامات مرحله اول است. بر اساس مطالعات بانک جهانی در دوران بحران، سیاست‌های حمایت از مصرف‌کننده نقش مهمی در جلوگیری از ناآرامی‌های اجتماعی و حفظ ثبات داخلی ایفا می‌کند (World Bank, 2022). یارانه‌های مستقیم، کالابرج الکترونیکی و کارت‌های هوشمند معیشت می‌توانند در این راستا فعال شوند.

دولت باید با تخصیص منابع به صنایع راهبردی، حمایت از زنجیره‌های تولید داخلی و کاهش وابستگی به واردات کالاهای حیاتی، اقتصاد را مقاوم‌سازی کند. این امر از مسیرهایی مانند تسهیل مجوزهای تولید، تأمین مالی زنجیره‌ای، معافیت مالیاتی هدفمند و اصلاح قیمت‌گذاری انرژی برای تولیدکنندگان ممکن می‌شود (IMF, 2023).

انضباط مالی و بازآرایی بودجه در جهت اولویت‌های جنگ اقتصادی سیاست دیگری است که نیازمند اهتمام جدی است. در بودجه عمومی کشور لازم است هزینه‌های غیرضروری حذف و منابع به حوزه‌های امنیت غذایی، سلامت عمومی، زیرساخت‌های حیاتی، آموزش و فناوری اختصاص یابد. همچنین، انتشار اوراق جبران کسری بودجه باید به صورت هدفمند و با مشارکت مردم و بخش خصوصی صورت گیرد (UNDP, 2020).

رویکرد دیگر اعتمادسازی اقتصادی و اقناع عمومی است. در بحران‌های پیچیده، عامل کلیدی تاب‌آوری اقتصادی، همراه‌سازی و اقناع باور عمومی است. انتشار شفاف

اطلاعات اقتصادی، گزارش‌های مستمر از اقدامات دولت، حضور رسانه‌های مؤثر و تقویت ارتباط دوسویه با جامعه اقتصادی، باعث ایجاد اطمینان و مشارکت مردم می‌شود. همچنین بهره‌گیری از نخبگان دانشگاهی و بدنه کارشناسی برای مشروعیت‌بخشی به تصمیمات سخت اقتصادی ضروری است (Amsden, 2001). در شرایط جنگ ترکیبی، اقتصاد هدف جنگ روانی و عملیات رسانه‌ای نیز هست. تحریف آمارها، القای بی‌ثباتی اقتصادی و تضعیف سرمایه اجتماعی ابزارهای دشمن هستند؛ بنابراین ارتقاء سواد اقتصادی عمومی، تولید محتوای اقناعی، و طراحی کارزارهای رسانه‌ای مقابله‌ای، بخشی از سیاست اقتصاد داخلی است که باید فعالانه پیگیری شود.

جمع‌بندی اقدامات در ساماندهی اقتصاد داخلی به شرح زیر است:

الف) مدیریت شوک‌های قیمتی و معیشتی: کنترل فوری قیمت کالاهای اساسی به‌ویژه غذا، انرژی و دارو از طریق اجرای نظام کوپن هوشمند، استفاده از ذخایر راهبردی و ایجاد سامانه توزیع مردمی (Collier, 2007). دولت باید با همراهی تعاونی‌ها، بسیج اقتصادی، و نهادهای محلی، از احتکار و التهاب روانی جلوگیری کرده و ثبات بازار را حفظ کند.

ب) بازآرایی بودجه عمومی با اولویت دفاع اقتصادی: انتقال منابع از مصارف غیرضروری به حوزه‌هایی مانند امنیت غذایی، سلامت عمومی، زیرساخت‌های ارتباطی و پدافند اقتصادی. بازنگری در بودجه، حذف هزینه‌های ناکارآمد و هدایت سرمایه به بخش‌های مولد الزامی است (Farzanegan, 2020).

ج) راهبرد رشد درون‌زا با تمرکز بر مزیت‌های نسبی: اولویت با صنایع پایین‌دستی نفت و گاز، کشاورزی مقاوم به خشکسالی، فناوری اطلاعات و خدمات دانش‌بنیان. توسعه زنجیره‌های ارزش داخلی و اتصال به بازارهای همسایه می‌تواند سهم تولید ناخالص داخلی را افزایش دهد (Habibi, 2022).

د) ثبات در بازار ارز و مدیریت شوک‌های مالی: تأمین ارز ترجیحی برای کالاهای اساسی، نظارت بر بازار ارز و استفاده از ارزهای غیردلاری در مبادلات با کشورهای همسو. توسعه ابزارهای مالی جایگزین مانند رمزارز دولتی نیز باید در دستور کار باشد (Krugman, 1979).

ه) تثبیت قیمت‌ها و کنترل انتظارات تورمی: مهار تورم و کنترل نرخ ارز از طریق سیاست‌های پولی انقباضی هوشمند، عملیات بازار باز، و شفاف‌سازی انتظارات. تنظیم‌گری بازار کالا و خدمات و حذف رانت‌ها نیز مکمل این سیاست است (IMF, 2023).

و) فعال‌سازی ظرفیت‌های بخش خصوصی و اقتصاد مقاومتی: دولت باید نقش تسهیل‌گر ایفا کند. اعطای مشوق‌های مالیاتی، بهبود فضای کسب‌وکار، توسعه بنگاه‌های کوچک و متوسط و کاهش موانع دیوان‌سالارانه، به شکوفایی ظرفیت درونی کشور کمک می‌کند (OECD, 2021).

ی) توسعه کسب‌وکارهای مجازی و دیجیتال: در شرایط دفاعی و بحران‌های مشابه، توسعه کسب‌وکارهای مجازی و دیجیتال ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. محدودیت‌های ناشی از تحریم‌ها، آسیب‌پذیری زیرساخت‌های فیزیکی و تهدیدات امنیتی، باعث می‌شود که بخش بزرگی از فعالیت‌های اقتصادی سنتی دچار اختلال شود. در چنین شرایطی، اقتصاد دیجیتال و کسب‌وکارهای مجازی می‌توانند با استفاده از فناوری اطلاعات، بستر جایگزینی برای تداوم تولید، مبادله و اشتغال فراهم کنند. این کسب‌وکارها ضمن کاهش وابستگی به تجارت بین‌الملل، امکان توسعه بازارهای داخلی و منطقه‌ای را به‌صورت کم‌هزینه‌تر مهیا می‌سازند. علاوه بر بُعد اقتصادی، کسب‌وکارهای مجازی می‌توانند کارکردی دفاعی نیز ایفا کنند: ایجاد زیرساخت‌های تاب‌آور در برابر جنگ سایبری، خنثی‌سازی عملیات روانی دشمن از طریق سکوه‌های بومی و تقویت اعتماد اجتماعی به روایت رسمی کشور. به این ترتیب، توسعه کسب‌وکارهای مجازی نه تنها ابزاری برای کاهش فشارهای اقتصادی است بلکه بخشی از راهبرد بازدارندگی نرم و حکمرانی هوشمند در شرایط جنگی محسوب می‌شود.

و) طراحی الگوی مناسب برای توسعه کسب‌وکارها در شرایط دفاعی: الگوی توسعه کسب‌وکارها در شرایط دفاعی باید چندلایه و جامع باشد تا بتواند هم نیازهای اقتصادی کشور را پوشش دهد و هم در برابر فشارهای خارجی تاب‌آوری ایجاد کند. نخست، در بُعد زیرساختی باید سرمایه‌گذاری گسترده بر شبکه ملی اطلاعات، امنیت سایبری و سکوه‌های تجارت الکترونیک مستقل از تحریم‌ها صورت گیرد تا کشور بتواند بدون وابستگی به سامانه‌های جهانی آسیب‌پذیر، مبادلات دیجیتال خود را پیش ببرد. دوم، در بُعد حمایتی و نهادی لازم است دولت با ارائه تسهیلات مالیاتی، اعتباری و بیمه‌ای از استارت‌آپ‌ها و شرکت‌های دانش‌بنیان پشتیبانی کند و صندوق‌های حمایتی ویژه برای کسب‌وکارهای دیجیتال در شرایط بحران ایجاد نماید. سوم، در بُعد کارکردی و اجتماعی باید آموزش نیروهای متخصص، توسعه فرهنگ استفاده از خدمات برخط و پیوند کسب‌وکارهای دیجیتال با نیازهای حیاتی مانند سلامت، آموزش، انرژی و امنیت

غذایی در دستور کار باشد. چنین الگویی می‌تواند یک ستون راهبردی برای اقتصاد دفاعی و بازدارندگی پایدار ایران ایجاد کند.

ی) اقناع و مشارکت عمومی در اقتصاد دفاعی: انتشار گزارش‌های شفاف، تبیین شرایط جنگ ترکیبی و دعوت از نهادهای مدنی و اصناف به همکاری، ابزار حیاتی تقویت همبستگی اقتصادی است (UNDP, 2022).

نتیجه‌گیری

حمله نظامی اخیر آمریکا و رژیم صهیونیستی به تأسیسات هسته‌ای ایران را نمی‌توان صرفاً یک اقدام نظامی محدود دانست. این رویداد در بستر رقابت‌های ژئوپلیتیکی جهانی و به‌ویژه تشدید تنش‌های چین و آمریکا رخ داد و بخشی از راهبرد غرب برای بازتعریف نظم نوین بین‌الملل در آسیای غربی به‌شمار می‌آید. در این چهارچوب، رژیم صهیونیستی کوشید تا از حمله نظامی نه‌فقط سود امنیتی بلکه جایگاهی تازه در معادلات انرژی اروپا و معماری امنیت منطقه‌ای کسب کند، اقدامی که با حمایت کامل واشینگتن انجام شد. روسیه در این بحران، سیاستی موازنه‌گرا در پیش گرفت، در ظاهر از اقدام نظامی انتقاد کرد؛ اما در عمل به دلیل منافع ناشی از تضعیف ایران و استمرار بی‌ثباتی، تمایل چندانی به مداخله مؤثر نشان نداد؛ بنابراین، روابط ایران و روسیه باید بر منطق «اعتماد محدود و توازن منافع» بازطراحی شود. چین نیز گرچه از افزایش بی‌ثباتی در خاورمیانه نگران است؛ اما تمایل چندانی به ورود مستقیم به منازعه ایران - آمریکا ندارد، مگر آنکه منافع انرژی و راهبردی‌اش به‌طور جدی تهدید شود؛ بنابراین ایران باید از طریق گره زدن امنیت و ثبات خود با منافع اقتصادی بلندمدت چین، موقعیت راهبردی‌اش را در روابط با پکن تقویت کند.

به‌طور کلی، عبور ایران از این شرایط پرمخاطره نیازمند یک راهبرد چندلایه است که ترکیبی از بازدارندگی سخت و نرم را در کنار اصلاحات اقتصادی داخلی، بازسازی دیپلماسی و تقویت روایت‌سازی جهانی به‌کار گیرد.

در سطح داخلی، جنگ تحمیلی ۱۲ روزه صرفاً یک رویارویی نظامی نبود بلکه آزمونی جدی برای ارتقاء حکمرانی در ایران بود. واکنش مردم در این بحران نشان داد که سرمایه اجتماعی کشور ظرفیت بالایی برای تقویت انسجام ملی دارد. نظریه «وحدت حول پرچم» به‌خوبی رفتار جامعه را توضیح می‌دهد: در شرایط تهدید خارجی، حتی گروه‌هایی که به سیاست‌های داخلی انتقاد دارند، در کنار نظام سیاسی قرار می‌گیرند. این تجربه بیانگر ضرورت حکمرانی مشارکتی و مردم‌باور است،

حکمرانی‌ای که از ظرفیت‌های اجتماعی برای ارتقای مشروعیت و کارآمدی بهره گیرد. در حوزه اقتصادی، تاب‌آوری ملی وابسته به اصلاح ساختارهای داخلی از جمله نظام بانکی، بودجه‌ای و تجاری است، و مشارکت مردم زمانی تداوم خواهد یافت که آثار ملموس این اصلاحات بر معیشت آنان آشکار شود. در همین ارتباط، نخستین اولویت ایران باید بازنگری در ساختار بودجه و تخصیص منابع بر اساس اولویت‌های امنیتی - اقتصادی باشد. این بازنگری به معنای کاهش هزینه‌های غیرمولد، فاصله گرفتن از وابستگی بودجه به نفت، و تمرکز بر تقویت تاب‌آوری اقتصادی و امنیت معیشتی مردم است. اصلاح یارانه‌ها، تقویت صندوق‌های رفاه اجتماعی هوشمند، و هدایت منابع به بخش‌های مولد و زیرساختی، از جمله اقداماتی است که در این مسیر ضرورت دارد. گام دوم، تقویت زنجیره‌های تولید و امنیت کالایی است. در شرایطی که فشار تحریم‌ها و تهدیدهای خارجی بر اقتصاد کشور سنگینی می‌کند، تمرکز بر تولید داخلی کالاهای اساسی همچون محصولات کشاورزی، دارو و انرژی‌های جایگزین باید به یک سیاست پایدار تبدیل شود. این اقدام می‌تواند مانع از واردات اضطراری و شکننده در شرایط بحرانی شده و امنیت اقتصادی کشور را تضمین کند. در گام سوم، توجه ویژه به توسعه صنایع دانش‌بنیان و دفاعی - صادرات محور ضروری است. ایران با تمرکز بر بخش‌هایی چون انرژی‌های نو، فناوری‌های پیشرفته دفاعی، و صنایع دارای ظرفیت صادرات منطقه‌ای می‌تواند نوعی بازدارندگی اقتصادی ایجاد کند. این امر علاوه بر افزایش درآمد ارزی، در تقویت قدرت بازدارندگی ملی و ارتقای جایگاه ایران در معادلات منطقه‌ای مؤثر خواهد بود. چهارمین محور، بازسازی سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی است. امنیت ملی پایدار بدون انسجام داخلی تحقق نمی‌یابد. شفاف‌سازی در سیاست‌های اقتصادی، مبارزه جدی با فساد، و مشارکت دادن نخبگان و بخش خصوصی در فرایندهای تصمیم‌گیری کلان می‌تواند اعتماد عمومی به حاکمیت را افزایش داده و همگرایی جامعه با اهداف ملی را تقویت کند. در نهایت، دیجیتالی‌سازی و نوسازی حکمرانی اقتصادی باید به یک راهبرد اساسی تبدیل شود. ایجاد سامانه‌های دیجیتال در حوزه مالیات، تجارت، یارانه و حمایت اجتماعی، علاوه بر افزایش شفافیت، موجب تخصیص بهینه منابع محدود و ارتقای بهره‌وری ملی خواهد شد. چنین تحولی می‌تواند توان ایران برای مقابله با فشارهای خارجی را به شکل معناداری افزایش دهد.

در سطح منطقه‌ای، ایران باید از وابستگی بیش‌از حد به بازیگرانی مانند روسیه بکاهد و به جای آن، همکاری‌های خود را با کشورهای دارای منافع مشترک همچون

ترکیه، پاکستان، آسیای مرکزی و برخی کشورهای خلیج فارس گسترش دهد. استفاده از سازوکارهایی نظیر تهاتر، مبادله با ارزهای محلی و اجرای پروژه‌های مشترک در چهارچوب سازمان همکاری اقتصادی (اگو)، سازمان همکاری شانگهای و اتحادیه اقتصادی اوراسیا می‌تواند به تقویت موقعیت منطقه‌ای ایران کمک کند. همچنین، احیای نقش ژئوپلیتیکی ایران در کریدورهای انرژی و تجارت منطقه‌ای، نه تنها وابستگی شرکای منطقه‌ای به ایران را افزایش می‌دهد بلکه بازدارندگی اقتصادی و ژئوپلیتیکی کشور را نیز ارتقا می‌بخشد.

در سطح بین‌المللی، جنگ تحمیلی ۱۲ روزه واقعیت «تنهایی راهبردی» کشور را آشکار کرد و ضرورت دیپلماسی چندلایه، سیاست همسایگی و سرمایه‌گذاری در دیپلماسی رسانه‌ای را بیش‌ازپیش هویدا نمود. در همین ارتباط فعال‌سازی دیپلماسی حقوقی برای ثبت رسمی حمله اخیر در سازمان ملل، شورای حقوق بشر و دیوان بین‌المللی دادگستری ضرورت دارد. چنین اقدامی می‌تواند مشروعیت دفاع مشروع ایران را تقویت کرده و هزینه‌های حقوقی و سیاسی مهاجمان را افزایش دهد. در کنار این، ارائه بسته‌های سرمایه‌گذاری مشروط، به قدرتهایی مانند چین و هند، به گونه‌ای که امنیت و ثبات ایران با منافع راهبردی آن‌ها گره بخورد، می‌تواند ضریب حمایت‌های غیرمستقیم از ایران را بالا ببرد. افزون‌برآن، ایران باید در حوزه «دیپلماسی نرم» سرمایه‌گذاری کند و از طریق همکاری‌های فناورانه، انرژی‌های تجدیدپذیر، آموزش و فرهنگ، تصویر جهانی خود را بازسازی نماید. چنین رویکردی، ظرفیت ایران برای اثرگذاری در عرصه بین‌الملل را فراتر از میدان‌های نظامی و امنیتی خواهد برد.

در خاتمه باید تأکید کرد ایران برای عبور از این مرحله بحرانی باید ترکیبی هوشمندانه از بازدارندگی سخت و بازدارندگی نرم را در دستور کار قرار دهد. این ترکیب، بدون اصلاح سیاست‌های اقتصادی داخلی، نوسازی دیپلماسی و بازسازی اعتماد اجتماعی، امکان‌پذیر نخواهد بود. آینده امنیت ملی ایران، همان قدر که در میدان نبرد نظامی رقم می‌خورد، در میدان حکمرانی اقتصادی، دیپلماسی هوشمند و روایت‌سازی جهانی تعیین می‌شود.

فهرست منابع

- Acharya, A. (2014). *The end of American world order*. Polity Press.
- Acharya, A. (2017). *The end of American world order (2nd ed.)*. Polity Press.
- Alikhani, E. (2020). *Diplomatic economy under sanctions: A strategic perspective*. Tehran: Center for Strategic Studies.
- Alikhani, E. (2020). *Strategies for countering sanctions through domestic economy*. Tehran: Andisheh Publishing.
- Allison, G. (2017). *Destined for war: Can America and China escape Thucydides's trap?* Houghton Mifflin Harcourt.
- Amsden, A. H. (2001). *The rise of "the rest": Challenges to the West from late-industrializing economies*. Oxford University Press.
- Asadzadeh, A. (2023). *Social capital under pressure: Iranian trust in the shadow of crisis*. *Journal of Iranian Sociology*, 12(1), 45–67.
- Babkina, A. & Malle, S. (2021). Russia's geo-economic pivot: Between isolation and connectivity. *Europe-Asia Studies*, 73(4), 543–561.
- Belhaj, F. (2024, October 3). *Africa and the Middle East: The shift from geopolitics to geoeconomics (Policy Brief No. 48/24)*. Rabat, Morocco: Policy Center for the New South.
- Blackwill, R. D. & Harris, J. M. (2016). *War by other means: Geo-economics and statecraft*. Harvard University Press.
- Bloomberg. (2025, July 3). *Israeli defense stocks surge after U.S. strike on Iran*. <https://www.bloomberg.com>
- Bloomberg. (2025, June 23). *Brent crude surges to \$95 after Iran strike*. <https://www.bloomberg.com>
- BRICS Policy Center. (2023). *Strategic directions in multipolar economic cooperation*. BRICS Research Institute.
- Brom, S. & Shapir, Y. S. (2022). Israel's defense exports and regional deterrence. *INSS Strategic Assessment*, 30(1), 5–24.
- Brookings Institution. (2024). *Deterrence and diplomacy after Iran–Israel escalation*. Washington, DC: Brookings Institution.
- Carnegie Moscow Center. (2024). *Russia's strategic calculations in the Middle East post-Ukraine war*.
- Colgan, J. D. (2021). *Partial hegemony: Oil politics and international order*. Oxford: Oxford University Press.
- Collier, P. (2007). *The bottom billion: Why the poorest countries are failing and what can be done about it*. Oxford University Press.
- Debagh, F. N. (2025). Structural realism in Middle East foreign policy analysis. *Open Journal of Political Science*, 15(2), 87–102. Irvine, CA: Scientific Research Publishing.
- Ebrahim-zadeh, I. & Mesgaran, M. B. (2021). *Iran's role in the International North–South Transport Corridor: Strategic opportunities*. Institute for Strategic Research.
- ECFR - Lovatt, H. (2025). *Europe and the 2025 Gulf War: Strategic missteps and lessons from Iraq*. European Council on Foreign Relations.
- Falakshahi, R.; Johnson, L. & Brenner, T. (2025). Energy security in the

- Gulf after the Iran–Israel confrontation. *International Energy Forum Brief*, (18).
- Farzanegan, M. R. (2020). Political institutions and economic sanctions. *Economic Systems*, 44(3), 100765.
- Figuroa, D. (2024). *Digital Silk Roads and Middle Eastern connectivity*. London: Routledge.
- Figuroa, W. (2024). *China's energy security and relations with Iran*. Middle East Institute.
- Gause, F. G. (2023). *The future of U.S. policy in the Middle East*. Washington, DC: Brookings Institution.
- Ghiselli, A. (2022). *China and the military power of the Belt and Road*. London: Routledge.
- Ghiselli, A. (2022). Iran and China: A deepening strategic partnership? *The International Spectator*, 57(2), 201–203.
- Haaretz. (2025, June 24). *Bank of Israel: War reduces long-term defense needs*. <https://www.haaretz.com>
- Haaretz. (2025, June 26). *Israel's air defense cooperation with Gulf states deepens*. <https://www.haaretz.com>
- Haaretz. (2025, May 12). *Israel warns Iran's nuclear window closing*. <https://www.haaretz.com>
- Habibi, N. (2022). Iran's industrial policy under pressure: Resilience or regression? *Middle East Economic Review*, 36(1), 15–38.
- Hoffman, J. (2019). *Structural realism and the Middle East after the Arab uprisings*. Towson, MD: Towson University.
- IAEA. (2025). *Report on Iran's enrichment activities*. Vienna: IAEA.
- IAI - Istituto Affari Internazionali. (2025). *Israel and the regional power shift: Strategic assessments post-strike on Iran*. Rome: IAI.
- IEA (International Energy Agency). (2023). *Gas market report: Special focus on East Mediterranean*. Paris: IEA.
- IEA (International Energy Agency). (2023–2025). *World energy outlook series*. Paris: IEA.
- IMF. (2023). *Iran: 2022 Article IV consultation - Staff report*. Washington, DC: International Monetary Fund.
- INSS - Institute for National Security Studies. (2025). *Israel's 2025 military campaign against Iran: Objectives, execution, and implications*. Tel Aviv: INSS.
- International Atomic Energy Agency (IAEA). (2025). *Report on Iran's nuclear program*. Vienna: IAEA.
- International Institute for Strategic Studies (IISS). (2025). *Strategic survey 2025: The annual assessment of global affairs*. London: Routledge.
- International Institute for Strategic Studies. (2025). *The Middle East strategic balance 2024–2025*. London: IISS.
- Jane's Defence Weekly. (2025). *Middle East defense dynamics after Iran strike*.
- Jerusalem Post. (2024, March 5). *Israel and UAE strengthen missile defense links amid Iran tension*. Jerusalem Post.

- Jerusalem Post. (2025, July 2). *Iran strike reshapes regional alliances*. Jerusalem Post.
- Katz, Y. (2025). Political and economic trends of Iran and Israel in the Middle East. *Athens Journal of Mediterranean Studies*, 11(1), 1–23. Athens, Greece: Athens Institute for Education and Research.
- Katzman, K. (2022). *Iran sanctions*. Washington, DC: Congressional Research Service.
- Kharrazi, A. & Fadavi, S. (2021). Geoeconomics and national security in Iran's economic strategy. *Iranian Journal of Strategic Studies*, 2(4), 9–28.
- Kroenig, M. (2010). *Exporting the bomb: Technology transfer and the spread of nuclear weapons*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Krugman, P. (1979). A model of balance-of-payments crises. *Journal of Money, Credit and Banking*, 11(3), 311–325.
- Levitt, M. (2025). Iran after the strikes: Deterrence, disruption, and decision points. *WINEP Policy Note*, (135).
- Lo, B. (2020). *Russia and the new world disorder*. Chatham House.
- Lovatt, H. (2025). *Enough is enough: Europe needs to oppose Israel's aggression*. ECFR Policy Brief.
- Luttwak, E. N. (1990). From geopolitics to geo-economics. *The National Interest*, (20), 17–23.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton.
- Momani, B. (2019). *Strategic use of economic statecraft in the Middle East*. Washington, DC: Brookings Institution.
- Mousavian, S. (2020). *Iran and world powers: Diplomacy and national strength*. Tehran: Markaz.
- Nye, J. S. (2004). *Soft power: The means to success in world politics*. PublicAffairs.
- Nye, J. S. (2021). *Soft power: The means to success in world politics (2nd ed.)*. New York, NY: PublicAffairs.
- OECD. (2021–2023). *Regional policy and anti-corruption in MENA*. Paris: OECD.
- Parsi, T. & Vaez, A. (2019). Sanctions, diplomacy, and Iranian strategic calculation. *Foreign Affairs*, 98(2), 98–115.
- RAND Corporation. (2023). *Iran and its regional network: A strategic assessment*. Santa Monica, CA: RAND Corporation.
- RAND Corporation. (2023). *The Middle East in transition: U.S. strategy in a changing regional order*. Santa Monica, CA: RAND Corporation.
- RAND Corporation. (2024). *U.S. strategic responses to regional crises in the Middle East*. Santa Monica, CA: RAND Corporation.
- Rodrik, D. (2020). *The political economy of international relations*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Rumer, E. (2023). *Russia's dilemma in the Middle East*. Carnegie Endowment.
- Sachs, J. (2023). *Multipolarity and global development*. Center for Sustainable Development.
- Salehi Isfahani, D. (2023). The political economy of inflation in Iran. *Middle East Economic Review*, 15(2), 112–135.

- Salehi Isfahani, D. (2023). The political economy of strategic autonomy in Iran. *Middle East Economic Review*, 15(1), 34–62.
- Sands, P. (2018). *East West Street*. Vintage.
- Schelling, T. C. (1966). *Arms and influence*. Yale University Press.
- Sun, Y. (2024). *China–Iran relations and the geopolitics of Eurasia*. Beijing: CASS Press.
- Sun, Y. (2024). *The China–Iran partnership*. Stimson Center.
- Taghavi, M. & Mohseni, R. (2019). Designing economic resistance mechanisms under external pressure. *Islamic Economic Journal*, 12(2), 55–79.
- TASS. (2025, June 23). *Russia ‘deeply concerned’ about U.S. actions in Iran*. <https://www.tass.com>
- Tellis, A. J. (2023). *Navigating great power competition in the new global order*. National Bureau of Asian Research (NBR).
- Thomas, C. & Zanotti, J. (2025). *U.S. responses to Iran’s nuclear advances: Implications for policy*. Washington, DC: Congressional Research Service.
- Trenin, D. (2023). *Russia’s Middle East strategy*. Carnegie Moscow Center.
- UN. (1945). *Charter of the United Nations*. San Francisco.
- UNDP. (2020–2022). *Development in fragile settings & human development reports*. UNDP.
- Valdai Club. (2024). *Geopolitics of the Iranian crisis: Risks for Russia*. <https://valdaiclub.com>
- Walt, S. M. (1987). *The origins of alliances*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Waltz, K. N. (1979). *Theory of international politics*. Reading, MA: Addison-Wesley.
- Washington Institute for Near East Policy (WINEP). (2023). *Abraham Accords and strategic convergence*. Washington, DC: WINEP.
- Washington Institute for Near East Policy (WINEP). (2025). *U.S. use of force and future precedents in the Middle East*. Washington, DC: WINEP.
- White House. (2022). *National security strategy of the United States*. Washington, D.C.
- Wigell, M.; Scholvin, S. & Aaltola, M. (Eds.). (2018). *Geo-economics and power politics in the 21st century*. Routledge.
- World Bank. (2022). *Poverty and equity brief: Iran*. Washington, DC: World Bank.
- Xinhua. (2025, June 23). *China urges restraint after U.S. strike on Iran*. <https://www.xinhuanet.com>
- Zhao, S. (2023). China’s Belt and Road strategy in the Middle East. *Middle East Policy*, 30(2).
- Zimmt, R. (2025). Strategic consequences of the 2025 strike. INSS Perspective Paper (67).
- Zogby, J. (2024). *America’s Middle East policy and the 2024 elections*. Arab American Institute.